

MIGRATORY BIRDS

The newspaper produced by and for refugee, migrant and Greek youth

Our team is continuously growing!

Syria, Afghanistan and Iran, become one, through the pages of the “Migratory Birds” newspaper.

It's true to say that you are unlikely to find the sort of article that you are about to read here in any other newspaper. Children who have experienced hardships since adolescence reveal their talent in these eight pages. They write, photograph, design and create their own unique newspaper. Whenever our group met over the past month to discuss the subject of the present issue, there was such a variety to choose from, that we found the task even harder than usual.

Some authors have “spread their wings” and flown towards northern Europe. However, being abroad has not prevented them from writing for the “Migratory Birds” newspaper.

In the previous issue, we had the pleasure of welcoming the first boys into our team. In the present one, we welcome the first young Syrians who will give voice to their thoughts through this newspaper. It is a paper that aims to evolve and expand continually while creating points of contact between children of varying characteristics, cultural or otherwise.

With a pocketful of enthusiasm and love for what it does, the workforce of “Migratory Birds” writes about issues that will stimulate you and embark you on a journey.

Read the full English edition of “Migratory Birds” online at www.ddp.gr

گروہی کہ پیوستہ بزرگتر می شود!

این حقیقت دارد که متونی مانند اینها که در این روزنامه می خوانید، به سختی در جای دیگر یافت می شوند.

کودکانی که دقیقاً از سنین نوجوانی سختی هایی را تجربه کرده اند، استعداد خود را با این روزنامه ی هشت صفحه ای نمایان کردند.

آنها نوشتن ، عکاسی ، طراحی و ساخت مسایل منحصر به فردشان را ارایه دادند.

در جریان ملاقاتهای گروه در یک ماه اخیر، در ارتباط با موضوع شماره فعلی، به قدری تنوع وجود داشت که انتخاب مقاله ها را سخت تر از پیش می کرد.

بعضی از نویسندگان "بال های پرواز" خود را به دیگر کشورهای اروپای شمالی باز کردند، ولی بهرحال رفتن آنها به خارج از کشور آنها را از نوشتن برای روزنامه "پرنندگان مهاجر" باز نداشت.

در نسخه قبلی، اقتضای این را داشتیم که به نخستین پسرهای عضو تیم خوشامد بگوییم.

در این نسخه به اولین جوانان اهل سوریه که در این روزنامه افکارشان را بیان میکنند خوشامد می گوئیم.

هدف این روزنامه این است که با تکامل و توسعه ، بین نوجوانان با(شخصیت، فرهنگ و... متفاوت) نقطه اتصال ایجاد کند.

روزنامه ای که جبهپایش از اشتیاق و عشق به کاری که انجام می دهد پر است، عاملان "پرنندگان مهاجر" برای شما از موضوعاتی می نویسند که شما را متحرک خواهد کرد و به سفر خواهند برد.

فریق ینمو بأستمرار!

صحیح ان مثل هذه الموضوعات التي سوف تقرأها في الصحيفة ان الصعب أن تجدھا في مكان آخر.

أطفال عاشوا خبرات صعبة في سن المراهقة، يكشفون مواهبهم في هذه الصفحات الثمانية يكتبن- بصورون - يصممون ويبتشون شئ فريد على اوراق منفصلة .

في اجتماعات الفريق الشهر الماضي وحول موضوع هذه النشرة كان هناك مجموعة متنوعة من الموضوعات جعلت اختيار الموضوع أكثر صعوبة وبعض هؤلاء المؤلفين الصغار قد ذهبوا بأبحاثهم الى بلدان أخرى في شمال أوروبا ومع ذلك لم يمنعهم من الكتابة أينما كانوا.

وفي هذا العدد رحبنا بأول مجموعة من الأطفال من سوريا وذلك للتعبير عن أفكارهم من خلال هذه الصحيفة .

هذه الصحيفة تهدف الى التطور والنمو بأستمرار لأنها تخلق نقاط إتصال بين الأطفال على إختلاف ثقافتهم وخصائصهم .

وبكامل الحب لما يفعله فريق "الطيور المهاجرة " يكتب لكم موضوعات هدفها تحفيز الفائدة .

#3

پرنندگان مهاجر

ΠΟΥΛΙΑ
ΑΠΟΔΗΜΗΤΙΚΑ

Εφημερίδα από και για τους έφηβους πρόσφυγες, μετανάστες και Έλληνες



Μια ομάδα που μεγαλώνει διαρκώς!

Η Συρία, το Αφγανιστάν και το Ιράν γίνονται ένα, μέσα από τις σελίδες της εφημερίδας που κρατάτε στα χέρια σας

Είναι αλήθεια πως κείμενα όπως αυτά που θα διαβάσει κάποιος σ' αυτή την εφημερίδα δύσκολα θα τα βρει αλλού. Παιδιά που έχουν ζήσει δυνατός εμπειρίες από την εφηβική κιόλας ηλικία ξεδιπλώνουν το ταλέντο τους μέσα σ' αυτές τις οχτώ σελίδες. Γράφουν, φωτογραφίζουν, σχεδιάζουν και δημιουργούν το δικό τους μοναδικό και συνάμα ξεχωριστό φύλλο.

Στις συναντήσεις της ομάδας τον τελευταίο έναν μήνα, σχετικά με τη θεματολογία του παρόντος φύλλου, υπήρχε τόση ποικιλία που έκανε την επιλογή της ύλης ακόμη δυσκολότερη. Κάποιοι συντάκτες άνοιξαν τα φτερά τους για άλλες χώρες, στη Βόρεια Ευρώπη. Αυτό όμως δεν τους εμπόδισε να γράψουν από εκεί όπου βρίσκονται.

Σε αυτό το φύλλο καλωσορίζουμε τα πρώτα παιδιά από τη Συρία που θα δώσουν φωνή στις σκέψεις τους μέσα από την εφημερίδα αυτή. Μια εφημερίδα που στόχο έχει να εξελισσεται και να αναπτύσσεται διαρκώς καθώς θα δημιουργεί σημεία επαφής μεταξύ παιδιών με διαφορετικά πολιτισμικά ή άλλα χαρακτηριστικά.

Με την καρδιά γεμάτη όνειρα κι αγάπη γ' αυτό που κάνει, το δυναμικό των «Αποδημητικών Πουλιών» γράφει για εσάς θέματα που θα σας κεντρίσουν το ενδιαφέρον και θα σας ταξιδέψουν.



Η ΕΦΗΜΕΡΙΔΑ

«Αποδημητικά Πουλιά»

δημιουργήθηκε από το Δίκτυο για τα Δικαιώματα του Παιδιού χάρη στη συνεργασία και την υποστήριξη της UNICEF, με χρηματοδότηση της Ευρωπαϊκής Επιτροπής (Διεύθυνση Πολιτικής Προστασίας και Ανθρωπιστικής Βοήθειας).



Δωρεάν με την «Εφημερίδα των Συντακτών»

Η ΕΦΗΜΕΡΙΔΑ
ΤΩΝ ΣΥΝΤΑΚΤΩΝ

پرنندگان مهاجر

روزنامه دختران پناهنده ساکن در کمپ اسخستوس

الجريدة تصدر من و إلى القاصرين اللاجئين و المهاجرين واليونانين

این روزنامه به صورت رایگان توزیع می شود

ΟΙΚΤΥΟ
για τα δικαιώματα
του παιδιού

الان الموضوعات باليونانية،
الفارسية و العربية

Τώρα με κείμενα
σε ελληνικά, φαρσί
και αραβικά

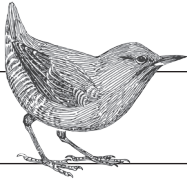
اکنون به زبان یونانی، فارسی
و عربی



يتم إصدار جريدة "الطيور المهاجرة" بواسطة شبكة حقوق الطفل بالتعاون ودعم من اليونيسيف وتمويل من المفوضية الأوروبية (المديرية العامة للحماية المدنية والمساعدات الإنسانية)

روزنامه "پرنندگان مهاجر" توسط شبکه حقوق کودکان به لطف همکاری و حمایت یونیسف و پشتیبانی مالی کمیسیون اروپا (مدیریت حمایت مدنی و کمکهای انسانی) ایجاد شده است.

Migratory birds was produced by the Network for Children's Rights, with support from UNICEF and the European Commission's Civil Protection and Humanitarian Aid Operation



Μεنى امروزى مكتب:مکانى مقدس است

كه در آن با سلاحى به نام قلم، به جنگ بى عدالتى ها و ظلم ها مىروند

ازفاطمه حسینی و نازیلا غفوری

پیش از تأسیس مكتب های جدید در افغانستان دانش آموزان در مسجدها و در نزد روحانیون با خواندن قرآن؛ خواندن و نوشتن را فرا میگرفتند.كه این نحوه تدریس هنوز هم بصورت گسترده ای در افغانستان وجود دارد.
واولین مكتب در افغانستان در زمان حكومت امیر حبیب الله خان نخستین مكتب ابتدایی به سبك جدید به نام حبیبیه در كابل تأسیس شد.حبیبیه تنها مكتب مدرن افغانستان محسوب میشد.
در افغانستان دو نوع زبان رسمی وجود دارد: درى و پشتو.در مدارس تمامی كتابهای درسى به زبان پشتو به چاپ رسید و تدریس آن در تمام مناطق اجبارى شد. اما این روش در مناطق فارسى زبان دچار مشكلاتى شد.و سر انجام مقرر شد كه در مناطق فارسى زبان همه درسها به زبان فارسى به عنوان زبان اول تدریس شود و زبان پشتو به عنوان زبان دوم.در افغانستان مدارس از ماه فروردین شروع میشود و در ماه مهر پایان می یابد.
در مدارس افغانستان تمام دانش آموزان باید ازیک فرم يكسان استفاده مىکنند!هم اکنون رنگ لباس دختران در مكتب های افغانستان از سیاه به رنگ های آبی و خاكستری تغییر یافته است .كه اغلب از رنگ آبی برای دوره های ابتدایی و رنگ خاكستری برای لیسۀ (دبیرستان) استفاده میشود.
مدارس در افغانستان بسیار ساده بود و امکانات آنچنانی نداشت . در بسیاری از مدارس وسایل گرمایشی و سرمایشی وجود ندارد.
حتى در بعضی از مناطق مدرسه ای وجود ندارد و دانش خیمه های كوچك در سرما و گرمای طاقف فرسا مشغول به ادامه تحصیل هستند. و در برخی مناطق دیگر دانش آموزان به دلیل كمبود امکانات در فضایی باز تحصیل میکنند و از آسیب های باد و باران و آفتاب مصون نیستند.و همچنین در كابل نیز كه پایتخت میباشد چنین وضعیتی دیده میشود.در افغانستان معلمان كمترین حقوق را دریافت میکنند.در افغانستان مدارس دختران و پسران به صورت جداگانه برگزار میشود. و همچنین نحوه ی رفتار معلمان كه بعضی از آنها رفتار بسیار خشنی با دانش آموزان دارند و در بسیار اوقات آنها را تنبیه بدنی میکنند كه این نوع رفتار تاثیر بسیار بدی در روحیه ی دانش آموزان میگذارد.در بیشتر مناطق بسیاری از دختران اجازه ی رفتن به مدرسه را به دلیل حضور گروههای مسلح ندارند.و گاهی اوقات مدارس توسط آنها نابود و یا به آتش كشیده میشد. همچنین گاهی اوقات پسران به دلیل مشكلات مالی كه دارند مجبور به ترك تحصیل و مشغول به كار میشوند.

مدارس در ایران:

اولین مدرسه در ایران مدرسه دارالفنون بود كه میرزا تقی خان امیر كبیر آن را در زمان ناصرالدین شاه تأسیس نمود. در ایران مدارس ازماه سپتامبر شروع میشود و در ماه مارچ به پایان میرسد. ساعت هفت صبح پذیرای دانش آموزان است و تا ساعت دوازده دانش آموزان در مدرسه حضور دارند.مدارس در ایران در تمام مقاطع تحصیلی به صورت جداگانه بود.مدارس دخترانه و مدارس پسرانه! و همچنین مدارس به دو دسته تقسیم میشد: مدارس دولتی كه معمولاً قشر متوسط و قشر ضعیف دراین مدارس تحصیل میکنند و تقریباً تحصیل در این مدارس برای شهروندان ایرانی بصورت رایگان بود؛ اما دانش آموزان افغانی مقیم ایران برای ادامه تحصیل در همین مدارس دولتی باید مبالغ هنگفتی پرداخت میکردند تا بتوانند در ایران تحصیل کنند. مدارس غیر انتفاعی(خصوصی) كه مخصوص قشر مرفه بود و برای تحصیل در این گروه مدارس هزینه های زیادی باید پرداخت میکردند كه البته این مدارس از امکانات بسیار بالاتری نسبت به مدارس دولتی برخوردار بود. دراین مدارس از بهترین معلمان و استادان استفاده میکنند. همچنین این مدارس مجهز به سیستم های كامپیوتری است، و دانش آموزان معمولاً تمام دروس را از طریق تبلت هایی كه در اختیار دارن دنبال میکنن و خیلی كمتر از لوازمی مانند دفتر و كتاب و مداد استفاده میکنند.. در تمام مدارس يك روانشناس حضور داشت كه به دانش آموزانی كه به دلیل مسائلی خاص (خانوادگی و مالی و....) دچار مشكل بودند كمك میکردند و آنها را به بهترین نحو ممكن راهنمایی میکردند. مدارس پس از گذشت شش ماه وارد فصل امتحانات میان ترم میشود....و سه ماه بعد از آن امتحانات آخر سال برگزار میگردد.

و اما نحوه ی پوشش در مدارس ایران: تمام مقاطع تحصیلی ، دبستان ، راهنمایی و دبیرستان باید از يك فرم يكسان استفاده کنند. تا تفاوت طبقاتی میان دانش آموزان احساس نشود. دانش آموزان اجازه ی پوشیدن لباس دیگری به جز فرم مدرسه را ندارند. استفاده و حتی به همراه داشتن تلفن همراه در مدارس مطلقاً ممنوع است. در ایران در هر منطقه تعداد زیادی مدرسه وجود دارد.كه دانش آموزان مشكلی برای رفت و آمد نداشته باشند و تقریباً دانش آموزان مسیر كوتاهی را طی میکنند.دانش آموزان خارجی مشكلاتی داشتند مثلاً در صورت پرداخت پول حق ادامه تحصیل داشتن و اگر کسی مشكل مالی داشت مجبور به ترك تحصیل میشد....

و حالا تجربه جدید من در مدارس یونان.... هر روز صبح ساعت پنج ونیم خودم را برای رفتن به مدرسه آماده میکنم؛ هوا هنوز تاریك است... و مسیری طولانی در پیش رو دارم...اما بخاطر علاقه ی شدیدی كه به تحصیل و مدرسه دارم با شوقی فراوان راهی مدرسه میشوم. حدود دو ساعتی كه در مسیر هستم به این فكر میکنم كه مدرسه در اروپا به چه شكل است؟ آیا تفاوتی با دیگر مدرسی كه من دیدم دارد؟ با من چگونه برخورد خواهد شد؟ به مدرسه میرسم.... مدرسه ای با حیاطی تقریباً بزرگ و درختانی كه دور تا دور مدرسه را فرا گرفته... فضایی زیبا و سر سبز را ایجاد کرده. دانش آموزان با لباسهایی با رنگهایی متفاوت در مدرسه دیده میشوند؛ به این معنی كه دانش آموزان از يك فرم خاص در مدرسه پیروی نمیکنند.دانش آموزان از هر كشور و ملیتی با مذهب های مختلف در مدرسه حضور دارند؛ و با جود فرهنگ های مختلف هیچ تفاوت و تضادی در میان آنها دیده نمیشود. بخاطر همین من در این مدرسه شدیداً احساس آرامش میکنم.... مدارس در یونان از ماه سپتامبر شروع میشود و در ماه جون به پایان میرسد.مدارس به صورت مختلط میباشد و دختران و پسران در كتار هم مشغول به ادامه تحصیل هستند.در هر كلاس تقریباً حدود ۲۲ الی ۲۵ دانش آموز حضور دارد. در مدرسه از معلمان خاتم و آقا استفاده میشود. مدارس مجهز به سیستم های كامپیوتری هستند و در این مدارس كامپیوتر نیز تدریس میکنند. در اینجا در مدارس به هیچ وجه تنبیه بدنی صورت نمیگیرد. دانش آموزان در اینجا با خیلی راحت و آسوده مشغول به ادامه تحصیل هستند زیرا در فرهنگ آنها میان زن و مرد هیچ تفاوتی وجود ندارد وبا نگاهی يكسان به آنها دیده میشود. دانش آموزان در كشوری امن به سر میبرند و هیچ مشغله فكری دیگری ندارند! برخلاف دانش آموزانی كه در افغانستان هستند.كه هیچگونه امنیت و حمایتی برای پیشرفتشان در زمینه تحصیلی ندارند.... به امید روزی كه تمامی دانش آموزان در سرتا سر دنیا بتوانند بدون هیچ مانعی به پیشرفت خود ادامه دهند.

Τι σημαίνει σήμερα το σχολείο; Το μέρος όπου πολεμάς με το στυλό την αδικία

Των **ΦΑΤΙΜΑ ΧΟΣΣΑΪΝΙ** και **ΝΑΖΙΛΑ ΓΑΦΟΥΡΙ**

Πριν ακόμα φτιαχτούν τα σύγχρονα σχολεία, στο Αφγανιστάν, η εκμάθηση γινόταν στα τζαμιά και οι καθηγητές ήταν θρησκοϋέμενοι άνθρωποι που μάθαιναν στα παιδιά να διαβάζουν το Κοράνι και να γράφουν. Αυτά τα σχολεία μέχρι και σήμερα θεωρούνται παραδοσιακά μέρη εκπαίδευσης των παιδιών. Τα σύγχρονα σχολεία φτιάχτηκαν για πρώτη φορά κατά την εποχή του Αμίρ Χαριμπολά Χαν και ονομάστηκαν «χαμιρμιέ». Τα χαμιρμιέ ήταν τα μοναδικά μοντέρνα σχολεία στο Αφγανιστάν.

Εκεί υπάρχουν δύο επίσημες γλώσσες: παστού και νταρί. Όμως, όλα τα βιβλία του σχολείου εκδόθηκαν στα παστού, γεγονός που δημιούργησε κάποια προβλήματα στις περιοχές όπου μιλούσαν φαράϊ, γι' αυτό άλλαξε η επίσημη γλώσσα του σχολείου και έγινε φαράϊ, ενώ τα παστού έγιναν η δεύτερη γλώσσα. Τα σχολεία άρχιζαν τον μήνα Μάρτιο και τελείωναν τον Σεπτέμβριο.

Στα σχολεία του Αφγανιστάν οι μαθητές έπρεπε να φορούν στολή! Σήμερα, στα σχολεία των κοριτσιών, το χρώμα της στολής έχει αλλάξει από μαύρη σε μπλε και γκρι. Μπλε είναι για το δημοτικό και γκρι για το λύκειο. Τα σχολεία στο Αφγανιστάν δεν είναι προχωρημένα και δεν έχουν τις κατάλληλες εγκαταστάσεις. Τα περισσότερα μάλιστα δεν έχουν κλιματιστικά για το κρύο και τη ζέστη. Σε κάποιες περιοχές, οι μαθητές διαβάζουν μέσα σε σκηνές και σε κάποιες άλλες οι μαθητές συγκεντρώνονται σε ανοιχτό χώρο και στη φύση. Αποτέλεσμα αυτού είναι τα παιδιά να μην προχωρούνται από εξωτερικούς παράγοντες, όπως είναι η βροχή και ο ήλιος. Αυτή η κατάσταση υπάρχει ακόμα και στην Καμπούλ, που είναι η πρωτεύουσα.



Το σχολείο στην Ελλάδα



Ο χώρος του σχολείου στο Ιράν

Οι καθηγητές στο Αφγανιστάν παίρνουν πολύ χαμηλούς μισθούς. Τα αγόρια και τα κορίτσια πάνε σε ξεχωριστά σχολεία. Οι καθηγητές έχουν πολύ κακή συμπεριφορά απέναντι στους μαθητές - τους χτυπάνε και τους τιμωρούν και προκαλούν βλάβες στην ψυχολογία τους. Στις περισσότερες περιοχές του Αφγανιστάν τα κορίτσια, λόγω της παρουσίας των ενόπλων δυνάμεων, δεν πάνε στο σχολείο. Επίσης, αυτές οι δυνάμεις έχουν κάψει πολλές φορές τα σχολεία.

Σχολείο στο Ιράν

Το σχολείο «Νταρόλ Φονούν» υπήρξε το πρώτο σχολείο στο Ιράν, το οποίο ιδρύθηκε από τον Mirza Taqi Han Amir Kabir. Τα σχολεία στο Ιράν ξεκινάνε από τον Σεπτέμβριο και τελειώνουν τον Μάρτιο. Το ωράριο λειτουργίας είναι από τις επτά το πρωί μέχρι τις δώδεκα το μεσημέρι. Σε όλα τα επίπεδα της εκπαίδευσης υπάρχουν ξεχωριστά σχολεία για τα κο-

ρίτσια και τα αγόρια! Επίσης, χωρίζονται σε δύο κατηγορίες τα δημόσια και τα ιδιωτικά. Στα δημόσια σχολεία συνηθίζεται να σπουδάζουν παιδιά από τη μεσαία και την κατώτερη κοινωνική τάξη. Στα σχολεία αυτά, οι Ιρανοί μαθητές μπορούν να σπουδάσουν δωρεάν, ενώ οι Αφγανοί χρειάζεται να πληρώνουν μεγάλα ποσά για τις σπουδές τους ή να πηγαίνουν στα ιδιωτικά σχολεία - σ' αυτά πηγαίνουν οι καλύτεροι. Η εκπαίδευση είναι σύγχρονη και πραγματοποιείται με τεχνολογικά μέσα. Οι μαθητές, αντί για βιβλία και μολύβια, έχουν τάμπλετ και υπάρχει πάντα ένας ψυχολόγος για όσους έχουν ειδικά προβλήματα (οικογενειακά, οικονομικά κ.λπ.). Στα σχολεία μετά τους έξι πρώτους μήνες δίνονται εξετάσεις και τρεις μήνες αργότερα, πριν από το τέλος του σχολικού έτους, διεξάγονται οι τελικές εξετάσεις.

Οι μαθητές πηγαίνουν στο σχολείο με ειδικές στολές - ισχύει για όλες τις βαθμίδες της εκπαίδευσης. Από το δημοτικό μέχρι και το λύκειο για όλα τα παιδιά οι στολή είναι η ίδια ώστε να μη φαίνονται οι οικονομικές και ταξικές διαφορές. Οι μαθητές δεν επιτρέπεται, ποτέ, να φορούν άλλα ρούχα εκτός από τη σχολική στολή τους. Επίσης, απαγορεύεται η χρήση των κινητών τηλεφώνων στα σχολεία. Στο Ιράν, υπάρχουν πολλά σχολεία σε κάθε περιοχή με αποτέλεσμα να μη χρειάζεται οι μαθητές να κάνουν μεγάλες διαδρομές. Εάν όμως κατάγεται από άλλη χώρα, τότε σαφώς αντιμετωπίζεις μεγαλύτερη δυσκολία.

Και τώρα η εμπειρία μας από το σχολείο εδώ, στην Ελλάδα
Πρώτη φορά που πήγαμε σχολείο ξε-



κίνησαμε στις πεντέμισι η ώρα το πρωί, καθώς έπρεπε να κάνουμε μια μεγάλη διαδρομή μέχρι να φτάσουμε, αλλά επειδή αγαπάμε πολύ τις σπουδές, δεν μας πείραξε - και ούτε μας πειράζει. Σ' όλο τον δρόμο η μόνη μας σκέψη ήταν πώς να είναι άραγε τα σχολεία στην Ευρώπη και πόση διαφορά έχουν με αυτά που έχουμε δει μέχρι τώρα ή τι συμπεριφορά θα έχουν απέναντί μας.

Το σχολείο μας έχει μια μεγάλη αυλή με δέντρα γύρω γύρω. Τα παιδιά φορούσαν διάφορα ρούχα και αυτό έδειχνε ότι δεν έχουν ειδικές στολές για το σχολείο. Επίσης, υπάρχουν μαθητές από διάφορες εθνικότητες, θρησκείες και κουλτούρες, χωρίς να υπάρχει καμία διαφορά μεταξύ τους και αυτό είναι που μου δίνει μια αίσθηση πρεμίας. Τα σχολεία ξεκινάνε τον Σεπτέμβριο και κλείνουν τον Ιούλιο. Τα αγόρια και τα κορίτσια πάνε μαζί στο σχολείο και σε κάθε τάξη έχουμε 22-25 μαθητές. Έχουμε δασκάλες και δασκάλους και στο σχολείο διδάσκουν και υπολογιστές. Εδώ, οι μαθητές ζουν σε μια ασφαλή χώρα και δεν έχουν προβλήματα που να τους απασχολούν, σε αντίθεση με το Αφγανιστάν, όπου οι μαθητές δεν έχουν καμία ασφάλεια και υποστήριξη για να συνεχίσουν τις σπουδές τους.

Ευχόμαστε σε όλους τους μαθητές του κόσμου να έχουν καλή συνέχεια και κατάλληλες συνθήκες για να πετύχουν.

Ενας μήνας στη Γερμανία μακριά από την οικογένεια

Της **ΣΑΜΙΡΑ ΚΑΡΙΜΙ**

Ο αποχωρισμός από την οικογένεια... Και μόνο το άκουσμα αυτής της λέξης, «αποχωρισμός», για μένα ήταν ένας εφιάλτης που μου προκαλούσε τρόμο. Τώρα, όμως, αυτός ο τρομακτικός εφιάλτης αποτελεί μία πραγματικότητα και μάλιστα πικρή. Ποτέ στη ζωή μου δεν είχε περάσει από το μυαλό να αποχωριστώ την οικογένειά μου, καθώς δεν υπήρχε λόγος. Όμως ήταν γραφτό να γίνει έτσι. Κανένας άνθρωπος και κανένα παιδί δεν θα ήταν ευτυχισμένο αν αναγκαζόταν να απομακρυνθεί από την οικογένειά του και τους αγαπημένους του. Όμως, τα προβλήματα και οι δυσκολίες της ζωής μας μάς αναγκάζουν.

Ο λόγος που με οδήγησε ως εκεί ήταν η προοπτική μιας καλύτερης και ήρεμης ζωής. Ήταν ένας πόθος που με οδήγησε να μεταναστεύσω και να εγκαταλείψω τα χώματα της πατρίδας μου. Για μένα, η πρώτη πικρή εμπειρία που είχα στη ζωή μου ήταν ο αποχωρισμός από τους φίλους μου, τους αγαπημένους μου και ότι με έδενε με το Ιράν. Όταν ήμουν με την οικογένειά μου, ήλιπτζα ακόμη. Όμως αυτό το σκληρό πεπρωμένο έβαλε απόσταση ανάμεσα σε μένα και τα αγαπημένα μου πρόσωπα. Τώρα, είμαι αναγκασμένη να κουβαλάω όλα τα βάρη στις δικές μου πλάτες. Κάποιες φορές νιώθω τόσο μόνη και αδύναμη, που έχω την αίσθηση ότι δεν μπορώ πια να συνεχίσω αυτή τη ζωή. Αλλά όταν ξαναθυμάμαι για ποιο λόγο ήρθα εδώ, τότε λέω στον εαυτό μου ότι πρέπει να ξεπεράσω τα εμπόδια με θάρρος. Με την ελπίδα ότι μια μέρα θα ξαναδώ την οικογένειά μου και θα ζήσω μαζί τους με γαλήνη.

Ετσι, λοιπόν, εγώ και όλοι όσοι βρισκόμαστε μακριά από τις οικογένειές μας, ακολουθούμε με θάρρος την πορεία προς τα όνειρα και τις προσδοκίες μας. Ελπίζω να έρθει μια μέρα που δεν θα υπάρχει πια κανένας πρόσφυγας στον κόσμο.



Σε άγνωστα μονοπάτια της Γερμανίας

Σμιρά, Κριμί,
από τις πρώτες συντάκτριες της εφημερίδας, συνεχίζει να γράφει από τη Γερμανία πλέον

جدایی از خانواده... حتی شنیدن این کلمه برای من یک کابوس و وحشت بود، ولی حالا این کابوس و وحشت به واقعیت تبدیل شده به واقعیتی تلخ. هیچ گاه در زندگی خود به اینکه روزی از خانواده ام جدا شوم فکر نکرده بودم. چون دلیلی برای آن پیدا نمیشد، اما قسمت یا سرنوشت برای من جدایی از خانواده را رقم زد . هیچ انسان یافر زندگی هرگز به دوری یا ترك خانواده و عزیزان خود راضی نیست ولی این مشكلات و سختی های زندگی است كه ما را وادار به اینكار میکند. دلیل جدایی من از خانواده ام به خاطر داشتن زندگی بهتر همراه با آرامش بود، آرزویی كه بخاطر آن مجبور به مهاجرت ، ترك خاك و جدایی از خانواده شد. برای من اولین تجربه تلخی كه در زندگی داشتم ترك دوستان، عزیزان و وابستگی های خود در ایران بود ولی با وجود خانواده در دلم امید داشتم اما این سرنوشت تلخ خانواده را هم از من جدا كرد. حالا باید تمام این سختی ها و مشكلات را تنهایی به دوش بكشم . كه گاهی اینقدر احساس ناتوانی و تنهایی میکنم كه احساس میکنم دیگر قادر به ادامه این زندگی نیستم. اما من باز دوباره دلیل آمدن خود به اینجا و جدایی از خانواده ام را به یاد می اورم و با خود میگویم كه من باید تمام این سختی ها و مشكلات را شجاعانه پشت سر بگذارم، به امید اینکه روزی خانواده خود را ببینم و در کنار آنها به زندگی با آرامش ادامه بدهم . پس من و تمامی کسانیكه دور از خانواده خود هستیم شجاعانه به سمت آرزوهای خود قدم برمی داریم تا به آنها دست پیدا کنیم . و امیدوارم روزی برسد كه دیگر هیچ مهاجری در دنیا وجود نداشته باشد.

حرفهای نگفته یک زن افغان به یک مرد افغان

از مهدیه حسینی

برای تو مینویسم!برای او که همیشه نسبت به تو احساس ترس داشتم.نسبت به تو احساس احترام داشتم.احترامی که تو نسبت به من نداشتی.میخواهم تمام حرفهایم را که نتوانستم رو در رو به تو بزنم ،بر روی کاغذ بی جانی بنویسم.فقط امیدوارم تحمل کاغذ هم سطح تحمل یک زن افغان باشد.

بعضی حرفهایم گلایگی های بچگی هایمان است. از زمانی که سهم غذای تو بیشتر بود چون تو پسر بودی ونیازمند نیروی بیشتر ،چون تو نان آور یک خانه بودی ،اما من دخترکی خانه نشین ،دختری که حتی اجازه رفتن به مدرسه را نداشت،آری حق رفتن به مدرسه را نداشتم،چون مردانی بودند در سرزمینم که کنترلی بر رفتار و چشمپایشان نداشتند ومن از تحصیل باز ماندم.حرفهایم رااز زمانی برایت مینویسم که تو به زنان تحصیلکرده ی مملکتیم با غرور نگاه میکردی وحسن اقتضار به تو دست میداد ولی این اقتضار را برای ناموس خود نمیپسندیدی . در برابر زن تحصیلکرده ای خود را در سطح او نشان میدادی ولی خواهر خود را از این حق محروم میکردی .نمیدانی زمانی که آماده حملات تو بودم دهنم کجاها که سیر نمیکرد ،حملات ومشت ولگدهایی که خود دلپیش را نمیدانستم ،منه زن باید انقدر با وقار رفتار کنم که مبدا خطایی از تو سر بزند .من باید انقدر آرام صحبت کنم ،حتی صحبتهای معمولی که کسی صدایم را نشنود ولی تو حتی ناسزاها و دشنامهایت ایرادی ندارد که با فریاد بیان کنی ،فریادهایی که هر چه تعداد خانه های بیشتری صدایت را بشنوند تو در نظر آنها مردتر و با غیرت تر به حساب می آیی.

میخواهم از سبلی هایی برایت بگویم که دلپیش تو و امثال تو بودند که بر صورت من فرود آمد .

سبلی هایی که بعد از گذشت سالها هنوز با بیانش سوزش آنرا احساس میکنم .سبلی که به خاطر بحث بر سر ادامه تحصیل از تو خورده بودم .من زنم ،زن موجود ظرفیست ،برای سبلی زنم آفریده نشده ،موجودی ست که باید با او با ملایمت رفتار کرد،نه با زور ضرب وسیلی.

من زنم ،باید برای پدرم دختری قابل ستایش، برای مادرم واسطه ی بهشت زیر پایش ،برای برادرم واسطه ی شناخت هر چه بیشتر همسر آینده اش ،برای خواهرم محرم اسرار ،برای همسرم تکمیل کننده ی دینش ،واقضار میکنم واسطه ی همه ی چیزهای خوب برای اطرافیانم هستم.دختران افغان از دختر بودنشان متغیر بوده اند چون از زمان ولادتشان این جمله را بار ها بار ها شنیده اند که ای کاش پسر بودی ،شاید شنیدن این جمله از زبان یک مادر چندان خوشایند نباشد ولی آن مادر میداند که چه اتفاقیهای ناخوشایندی در انتظار این دختر است.

حرفها یگفته های یک زن افغان زیاد است ولی به او یاد نداده اند که صحبت کند به او گفته اند که یک زن فقط سکوت میکند یک زن فریاد نمیکشد حتی در مقابل بدترین شکنجه ها،یک زن تحمل میکند یک زن طاقتم می آورد در حالی که یک مرد فریاد میکند یک مرد ضربه وسیلی میزند یک مرد تحمل نمیکند .زن افغانی هیچ آزادی ندارد .زن در کشور من حق انتخاب ندارد حتی در مورد نوع پوشش خود ،حتی در مورد ازدواج.یک زن افغان حتی اجازه ی این که نامش در کارت عروسی اش قید شود ،را هم ندارد وتاسف بر انگیز تر این است که در اعلامیه تحريم هم نام زن قید نمیشود وبا پسوند نام همسر وپدر خود خوانده میشود .

حرفهایم را برای مردانی مینویسم که زن را مایه ی ننگ جامعه میدانند و خود را نسل برتر، از نگاهتان گریزانم ، برای اینکه در دید نگاهتان نباشم اجازه خروج از منزل را ندارم .

چرا این حق را از من گرفته اید در حالی که میتوانید کنترل نگاهتان را بدست بگیرید .مرد افغان آیا اینها همه دلیل بر خود خواهی تو نیست ؟با کمی تجدید نظر در اعمال ورفتار تان میتوانید از تنگی حصاری که برای ما زنها ساخته اید بکاهید.

زن بودن کار سختی است ،آنهم زمانی که بخواهی خواسته های فرزندانت را برآورده کنی ولی به دلیل بی سوادی نتوانی و مورد سرزنش فرزندانت قرار بگیری .

در جوانی خواستن توانستن است ،من میتوانستم ولی تو این توانایی را از من گرفتی،فقط به خاطر یک سری تعصباتی که نسل به نسل به مردان افغان منتقل میشود .

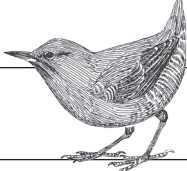
برایم گفתי که باید بترسم از تو واز امثال تو ،برایم نگفתי راهی هست که بر ترس هایت غلبه کنی .برایم نگفתי به مبارزه با ناحق برخیز .برایم نگفתי در مقابل ظلم وستم سرت را خم نکنی .برایم نگفתי عقایدت را بلند ورسا بیان کن ،نگفתי نگفתי ونگفتی.....

یک زن افغان تنهاست ولی به دنبال کسی برای پر کردن تنهایی هایش نمی‌گردد چون به هیچ کس نمی‌تواند اعتماد کند .یک زن افغان خسته است ولی به تکیه گاه فکر نمی‌کند .یک زن افغان اختیار زندگی کردن ندارد مجبور به زندگی کردن است .به عنوان یک زن ودختر افغان خجالت میکشم که مایه ی شهرت سرزمین من ظلم ستم به زنان می‌باشد .

من به عنوان یک دختر افغان مشهورم ،مشهورم به واسطه ی فرخنده ،فرخنده ای که به آتش کشیده شد .من مشهورم به واسطه ی رخشانه ای که به جرم عاشق شدن سنگسار شد. من زن مشهوریم به واسطه ی تبسمی که سرش بریده شد و من از این مشهوریت متفردم متفرد و نمیدانم به کجا میرسد نسل زنهای سرزمینم

اما تو ای مرد سرزمینم نگاهت را تغییر بده ،امیدوارم به روزی که تو تغییر خواهی کرد ،چون من قدرت خواندن قلبت را دارم و قدرت خواندن ذهن ونگاهت را نیز دارم و تو نمیتوانی این قدرت‌ها را از من بگیری .

و در آخر شما ای زنان سرزمینم امیدوارم به روزی که با قدرت تفکر خود از زیر شکنجه ها وتبعیض ها با قامتی برافراشته بیرون خواهید آمد.....



30 Σεπτεμβρίου - 1 Οκτωβρίου 2017



Αυτά που θέλει να πει μια Αφγανή γυναίκα σε έναν Αφγανό άντρα

Της **ΜΑΧΝΤΙΑ ΧΟΨΣΑΪΝΙ**

Γράφω για σένα που ένιωθα πάντα φόβο, αλλά και σεβασμό- τον σεβασμό που εγώ δεν τον εισέπραξα ποτέ. Θέλω να σου γράψω όλα αυτά που δεν έχω καταφέρει να σου πω. Θα γράψω σ’ αυτό το άμυχο χαρτί, που ελπίζω να έχει την αντοχή μιας Αφγανής.

Αυτά που σου λέω ξεκινάνε με τα παράπονα από τα παιδικά μας χρονιά, τότε που εσύ είχες τη μεγαλύτερη μερίδα φαγητού, γιατί ήσουν άντρας και χρειάζοσουν περισσότερη δύναμη, έπρεπε να πας σχολείο- και εγώ ήμουν απλά το κοριτσάκι που καθόταν σίτι.

Ναι, εγώ σίτι καθόμουν, γιατί κάποιοι άντρες δεν μπορούσαν να ελέγξουν τα μάτια και τις συμπεριφορές τους. Είδαν τις πετυχημένες γυναίκες της χώρας μας και τις θαύμασαν, αλλά για τις γυναίκες τους δεν επιθυμούσαν ποτέ τα ίδια. Μηροστά σε μι α σύγχρονη γυναίκα μίλησες για τον πολιτισμό και την ελευθερία, αλλά δεν το θεωρείς σωστό για την αδελφή σου!

Όταν γίνομαι στόχος για την άγρια και βίαιη διάθεσή σου και όταν τα χέρια σου γίνονται μπουνιές για να χτυπήσουν το κορμί μου, μακάρι να ήξερες πού ταξιδεύει το μυαλό μου και τι σκέφτεται. Είναι άδικο που εγώ πρέπει να είμαι σειμνή, για να μην κάνεις εσύ λάθη, και είναι ακόμη πιο άδικο όταν πρέπει να μιλάω ενός σιγανά και να γελάω νυκτικά για να μην ακουστώ, ενώ εσύ φωνάζεις τις βρισιές και τις खुδαίες κουβέντες σου, δυνατά. Όσο πιο πέρα ακουστείς τόσο πιο περήφανος θα νιώσεις για τον ανδρισμό σου. Θέλω να σου μιλήσω για τα χαστούκια που από σένα έχω φάει στο πρόσωπο, εκείνα που ακόμα όταν τα θυμάμαι νιώθω τον

πόνο. Χαστούκια που μου έδωσες επειδή ήθελα να συνεχίσω τις σπουδές μου.

Εγώ είμαι γυναίκα, ένα ευαίσθητο πλάσμα, που χρειάζεται αγάπη και φροντίδα και όχι βία.

Εγώ είμαι γυναίκα, πρέπει να είμαι για τον πατέρα μου αξιέπαινη κόρη, για τη μητέρα μου να είμαι η μεσολαβήτρια του παραδείσου, για τον αδελφό μου βοήθεια να αναγνωρίσει καλύτερα τη μελλοντική του σύζυγο, για την αδελφή μου έμπιστη και για τον σύζυγό μου συμπλήρωμα της θρησκείας. Είμαι περήφανη που είμαι όλα αυτά, αλλά είναι δύσκολο να ακούω άδικες κουβέντες ακόμα και από την ίδια μου τη μητέρα: «Μακάρι να ήσουν γιος».

Μια Αφγανή πολλά έχει να πει, αλλά δεν έχει μάθει να μιλάει. Της λένε πάντα ότι η γυναίκα πρέπει να μένει σιωπηλή. Δεν πρέπει να φωνάζει ποτέ. Ακόμα κι αν δέχεται βασανιστήρια, πρέπει να είναι υπομονετική. Μόνο ο άνδρας φωνάζει, κυτπάει και δεν μπορεί να κάνει υπομονή.

Η γυναίκα στη χώρα μου δεν είναι ελεύθερη σε τίποτα, δεν αποφασίζει πώς να ντύνεται ούτε ποιον θα παντρευτεί. Απαγορεύεται να γράψουν το όνομά της στο προσκλητήριο του γάμου. Ακόμα πιο θλιβερό είναι ότι ούτε μετά από τον θάνατό της την αναφέρει κανείς με το δικό της όνομα. Στην ανακοίνωση της κηδείας της αναφέρεται με τον τίτλο του άντρα ή του γιου της.

Γράφω γι’ αυτούς που θεωρούν τη γυναίκα ντροπή της κοινωνίας και τον άντρα το ανώτερο φύλο. Μισώ τα βλέμματά σας γιατί εξαιτίας αυτών των βλεμμάτων δεν έχω δικαίωμα να εμφανιστώ πουθενά. Γιατί μου στερείς αυτό το δικαίωμα αντί να ελέγξεις τα βλέμματά σου; Δεν είναι όλα αυτά αποδεξίεις του εγωισμού σου; Δεν πιστεύεις



Μια Αφγανή γυναίκα είναι μόνη, χωρίς να ψάχνει κάποιον να της γεμίσει τη μοναξιά, γιατί δεν εμπιστεύεται κανέναν. Είναι κουρασμένη, χωρίς να ψάχνει υποστήριξη. Μια Αφγανή δεν έχει να διαλέξει τη ζωή της, αλλά είναι καταδικασμένη να τη ζήσει



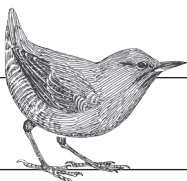
Πρώτη φορά σουβλάκι

Της **ΦΑΤΙΜΕ ΣΕΝΤΑΓΑΤ**

Ενα από τα πιο γνωστά και χαρακτηριστικά φαγητά της Ελλάδας είναι το σουβλάκι. Επειδή είμαι πρόσφυγας, όταν έφτασα στην Ελλάδα δεν γνώριζα αυτό το νόστιμο και εύγευστο φαγητό, αλλά ακόμη και αν το ήξερα, δεν είχα το κουράγιο να το δοκιμάσω.

Όμως μόλις άρχισε να βελτιώνεται η κατάσταση τότε ήρθε και η όρεξη. Οστόσο, ακόμη δεν είχε τύχει να βρω ένα σουβλάκι και δεν ήξερα με ποια υλικά φτιάχνεται.

Επειδή είμαι μουσουλμάνα, υπάρχουν ορισμένοι περιορισμοί σε αυτά που μπορώ να φάω ή να πω. Όμως, η επιθυμία που είχα για να το δοκιμάσω με έκανε να ασχοληθώ περισσότερο με τα



روز تولد من

نجمیه حسینی

تولد چیست؟ می‌توان اولین روز از آفرینش و زندگی هر چیزی در جهان را تولد نامید؛ مثل تولد یک ستاره، تولد یک گل، تولد یک پروانه ،و گاهی تولد یک امید در دل دنیایی از ناامیدی ها و یا تولد یک کودک در غربت...

من دختری هستم که در غربت و به عنوان یک مهاجر بنیاد آمده ام پس من دختری زاده ی غربت هستم.تولد در غربت یک دل بزرگ می‌خواهد؛ دلی می‌خواهد که خیلی چیزها را نبینی و خیلی چیزها را نشونی و خیلی چیزها ناشناخته برایت باقی بماند و حتی از خیلی چیزها بگذری و چقدر سخت است که تنها باشی و هربار که خسته از ناگفته ها و نادیده ها هربار که روزهای تلخ آرامش ظاهری ات را از تو میگیرد با یادآوری خاطرات گذشته غمگین بشوی و ، با خود بگویی چرا باید متولد شوم ؟ تولد علامت سوالی ست در زندگی من ،یک حس ناشناخته، روز تولدم باید یک روز خوب برایم باشد باید این تنهایی آزار دهنده را هم فراموش کنم اما واقعیت این است که تنهای تنهایم ، و دلم می‌خواهد که تنها باشم ...درست مثل این دو سالی که تولدم در غربت و سکوت گذشت با همه سختی هایش...یک سال دیگر بزرگ شدم بدون آنکه هیچ چیزی از آن فهمیده باشم.فقط بزرگ شدم، صبور شدم و می‌توانم منتظر بمانم و هیچ شکایتی هم نکنم و فقط زندگی کنم و بدون هیچ آرزویی با دنیایی از دل‌تنگی ها. تولد یک روز خاص است برای من ! روزی که همیشه دوست داشتم .هر سال در روز تولدم شمعهای بیشتری را برای محقق شدن آرزوهایم خاموش می‌کنم ،اما امسال دلم نمی‌خواهد هیچ شمعى را برای محقق شدن آرزوهایم خاموش کنم ، دلم می‌خواهد شمعهای زیادی را برای مرگ آرزوهایم روشن کنم. چون با این همه شمع خاموش باز هم هیچ خبری از آرزوهایم نیست انگار که در گردابی عظیم افتاده ام...بی هدف ،بی رویا،سردرگم،نامید...



سالی که گذشت سال فوق العاده ای نبود!بلکه خیلی هم دردناک بود و عجیب! اما هر چه بود تمام شد.هیچ کس را در تولد غریبانه خود مقصر نمیدانم.دوباره می‌خواهم شروع کنم یک شروع جدید به خاطر خودم و روزهای غریبانه ام.روز تولدم باید روز خوبی برایم باشد !باید این تنهایی و دل‌تنگی را فراموش کنم باید از ته دل بخندم ، باید لیخنم بزخم به آمدهایی که ناخواسته وارد زندگیم شدند اما دوست اند و همراه...

در این سال هایی که از عمرم گذشت با دوستان زیادی آشنا شدم در کنار بعضی ها خوب بودن و خوب ماندن را یاد گرفتم و از بعضی از آنها ناراحتی دیدم.اما مطمئناً تصویر گذشته هیچ وقت از گوشه ذهنم پاک نخواهد شد.گذشته هایی پر از خاطره ، خنده،گریه،ترس،تنگرانی.

بهر حال گذشته هاجوب یا بد گذشته اند باید برای آینده فکر کنم یا اینکه از آینده و روزهایی که می آیند می‌ترسم و می دانم که مرا غافلگیر خواهند کرد.

حالا شمعها روبروی من روشن هستند،پنجره ها را بسته ام ...بیاد نباید روشنایی آرزوهایم را خاموش کند و من برای فوت کردن این شمع ها باید خوب تمرکز کنم و حالا سکوت تلخی ست لحظه ی خاموش شدن شمع ها...دل‌تنگیم برای تو،یاد تو،خنده های تو،بغض و اشک من ... دلم برایت تنگ شده جانم یکبار دیگر به من بگو: (تولدت مبارک)

إسمی میرنا جان أصلان ، من سوریا درست الحقوق وأعمل كوافيرة . أشق الرسم (الفن التشكيلي) خرجنا من سوريا بسبب الحرب والدمار أنا وأخواتي لقد أتيت من سوريا إلى تركيا إلى اليونان بواسطة المهربين . عانيت كثيرا خلال هذه الرحلة الصعبة .وأنا الآن لاجئة باليونان وأعيش الآن في إحتلال إحدى المدارس وهذا مؤلم كثيرا لقد فقدت إحساسی بالخصوصية . اشتركت في هذه الصحيفة لكي يصل صوتي للناس وحتى يشاركوني معاناتي.

Της **NATZMIA ΧΟΣΣΑΪΝΙ**

Είμαι μία κοπέλα που γεννήθηκα στην ξενιτιά, μετανάστρια. Είμαι, λοιπόν, παιδί της ξενιτιάς. Χρειάζεται πολύ κουράγιο, για να γεννηθείς στην ξενιτιά. Χρειάζεται κουράγιο για να κάνεις πως δεν βλέπεις και δεν ακούς πολλά πράγματα, για να μη μάρθεις ποτέ άλλα και για να αρνηθείς κάποια άλλα. Και πόσο σκληρό είναι να είσαι μόνος. Και κάθε φορά που σε καταβάλλουν τα πράγματα που δεν είπες και δεν είδες και κάθε φορά που οι πικρές μέρες σου στερούν ακόμη και την ηρεμία, θλίβεσαι καθώς θυμάσαι ιστορίες από το παρελθόν και αναρωτιέσαι γιατί έπρεπε να έχεις γεννηθεί.

Η γέννηση είναι ένα ερωτηματικό στη ζωή μου, μια αίσθηση άγνωστη. Η μέρα των γενεθλίων μου θα έπρεπε να είναι μια μέρα χαράς για μένα. Θα έπρεπε να ξεχάσω αυτή την ενοχλητική μοναξιά. Αλλά η πραγματικότητα είναι πως είμαι ολομόναχη, αλλά και πως επιθυμώ να είμαι μόνη. Όπως τα τελευταία δύο χρόνια πέρασα τα γενέθλιά μου μέσα στη μοναξιά και στη σιωπή με όλες αυτές τις δυσκολίες.

Μεγάλωσα ακόμη έναν χρόνο χωρίς να καταλάβω τίποτα. Μεγάλωσα, έμαθα να έχω υπομονή, και τώρα είμαι σε θέση να περιμένω χωρίς να παραπονιέμαι και να ζω χωρίς όνειρα σε έναν κόσμο γεμάτο νοσταλγία.

Η τέχνη

Της **MIPNA ΑΣΛΑΝ**

Θα μιλήσω για ένα ταλέντο. Ετσι πιστεύουν πολλοί άνθρωποι. Όμως για εμένα είναι ένας τρόπος για να εκφράσω ό,τι είναι μέσα μου. Μπορεί να είναι χαρά ή λύπη. Μπορεί να είναι ένα όνειρο.

Η τέχνη θεωρείται το αποτέλεσμα της δημιουργικότητας των ανθρώπων, την οποία εκφράζουν οι καλλιτέχνες. Είναι αυτό που δεν μπορείς να κρατάς μέσα σου. Πολύς άνθρωπος κάτι τούς αποτρέπει να μιλήσουν γι' αυτά τα συναισθήματά τους, όπως η ντροπή ή η έλλειψη θράσους ή τόλμης. Σε χώρες που υπάρχουν πολιτικές αναταραχές και πόλεμος η έκφραση γνώμης και συναισθημάτων γίνεται δευτερεύον ζήτημα.

Από τους πολλούς τρόπους με τους οποίους μπορείς να βγάλεις τα μέσα σου, η ζωγραφική είναι ο δικός μου. Η ζωγραφική είναι ένα είδος τέχνης και είναι θαυμάσιο πράγμα. Ιδέες, όνειρα και φαντασία, που περιστρέφονται στο μυαλό, βρίσκουν χώρο. Όπως όταν γράφεις μια ιστορία ή σκηνοθετείς μία ταινία. Νομίζω ότι οι περισσότεροι από τους ζωγράφους δεν μπορούν να εκφράσουν τα πράγματα που νιώθουν αλλιώς. Γι' αυτό αναγκάζονται να ζωγραφίζουν. Ο ζωγράφος δεν μπορεί να γίνει συγγραφέας και ο συγγραφέας δεν μπορεί να γίνει ζωγράφος. Όλοι οι άνθρωποι έχουν έναν τρόπο για να εκφράσουν και να δημοσιοποιήσουν τη δική τους γνώμη.

Η ζωγραφική βρίσκει πρωτότυπους τρόπους μέσω της δημιουργικότητας για την έκφραση του νέου. Μέσα από αυτήν ο ζωγράφος εκφράζει τον εαυτό του, τα συναισθήματά του, ιδέες και καταστάσεις. Δικές του ή της κοινωνίας του. Με δεξιότηχνία και ευαισθησία.

ΤΟ ΟΝΟΜΑ ΜΟΥ είναι Μίρνα Τγαν Ασλάν. Είμαι από τη Συρία. Σπούδασα Νομική και δούλεψα ως κομμώτρια. Λατρεύω τη ζωγραφική και γενικότερα την τέχνη. Εφυγα από τη Συρία λόγω του πολέμου και της καταστροφής. Ηρθα στην Ελλάδα μαζί με τις αδερφές μου μέσω Τουρκίας, με διακινητές. Υπέφερα πολύ από όλο αυτό το ταξίδι. Τώρα είμαι πρόσφυγας στην Ελλάδα και μένω σε μια κατάληψη σχολείου. Είναι δύσκολα. Έχασα την αίσθηση της ιδιωτικής ζωής. Συμμετέχω στην εφημερίδα για να ακούσει όλος ο κόσμος και να μοιραστώ μαζί του τα βιώματά μου.

الفن التشكيلي

ميرنا اصلان

سوف أتكلم عن تجربة أو موهبة هي هكذا بالنسبة لبعض الناس , أما بالنسبة لي فهي تعبير عن ما هو بداخلي من معاني من الممكن أن تكون فرح أو حزن أو من الممكن أن يكون حلم. لا أستطيع أن أعبر عن ما هو بداخلي . لدى جميع الناس شيء يمنعهم أن يتكلموا مثل الخجل أو عدم الجرئة على الكلام, أو مثلا في بعض البلاد التي انتشرت فيها السلطات والسياسة فأصبح فيها التعبير عن الآراء شيء ثانوي . يوجد الكثير من الطرق التي تسمح لك الفرصة لكي تعبر عن ما بداخلك فاقرب الأمثلة عن طريق الرسم . الرسم : شيء رائع يجعلك تجسد الأفكار والإحلام والخيال الذي يدور في ذهنك وكذلك تكتب روايا أو تخرج فيلم سينمائي . إنني أعتقد أن الكثير من الرسامين ليسوا قادرين على التعبير عن ما في داخلهم لأنهم لو استطاعوا أن يعبروا عن ما في أعماقهم فعندها لن يضطروا للرسم . فإن الرسام لن يستطيع أن يصيح كاتب والكاتب كذلك الأمر لن يستطيع أن يصيح رساما . فجميع البشر لديهم طريقة للتعبير عن ما بداخلهم .

Τα γενέθλιά μου

Τι είναι η γέννηση; Θα μπορούσαμε να την ορίσουμε ως την πρώτη ημέρα της δημιουργίας και της ζωής του κάθε πλάσματος στον κόσμο. Όπως η γέννηση ενός αστεριού, ενός λουλουδιού, μιας πεταλούδας, η γέννηση μιας ελπίδας σε έναν κόσμο γεμάτο απελπισία. Η γέννηση ενός παιδιού στην ξενιτιά...



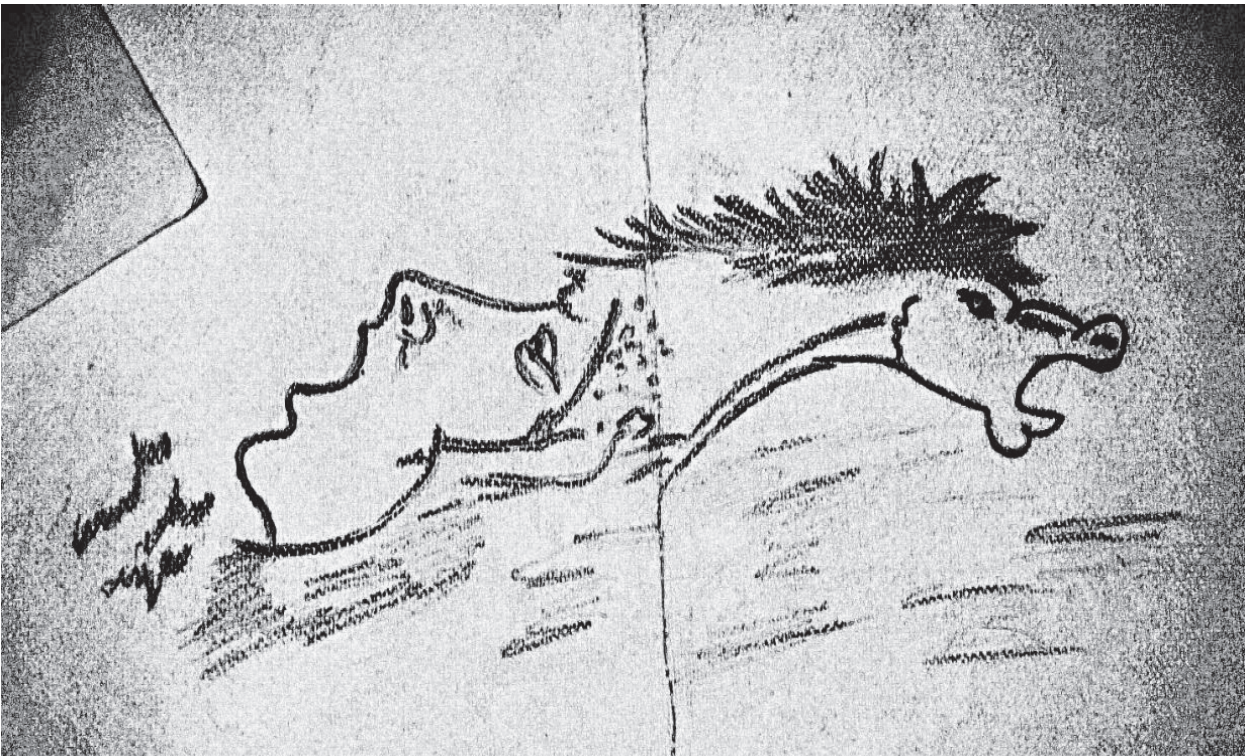
Τα γενέθλια είναι μια ιδιαίτερη μέρα για μένα! Μια μέρα που πάντα αγαπούσα. Κάθε χρόνο τη μέρα των γενεθλίων μου έορνα όλο και περισσότερα κεράκια, για να πραγματοποιηθούν οι ευχές μου. Φέτος, όμως, δεν είχα διάθεση να σβήσω κανένα κεράκι, αλλά θα ήθελα να ανάψω πολλά κεριά για τον χαμό των ευχών μου. Επειδή με τόσα κεράκια σβησμένα, δεν υπάρχει κανένα ίχνος ευχής, σαν να κάηκα σε μια ρουφήχτρα. Χωρίς στόχους, χωρίς όνειρα, αμύχανη, απελπισμένη.

Η χρονιά που πέρασε δεν ήταν όμορφη. Αντιθέτως, ήταν οδυνηρή και περιεργη. Αλλά όλα όσα συνέβησαν, τέλειωσαν. Δεν κατηγορώ κανέναν για τα μοναχικά μου γενέθλια. Θέλω να ξεκινήσω από την αρχή, να κάνω ένα νέο ξεκίνημα για τον εαυτό μου και τις μοναχικές μέρες μου. Τα γενέθλιά μου πρέπει να είναι μια καλή ημέρα για μένα. Πρέπει να ξεχάσω τη μοναξιά και τη νοσταλγία μου και πρέπει να γελάσω με την καρδιά μου, πρέπει να χαμογελάσω στους ανθρώπους

που μπήκαν τυχαία στη ζωή μου, αλλά που έγιναν φίλοι και συνοδοιπόροι μου...

Τα χρόνια που πέρασαν, γνώρισα πολλούς νέους φίλους. Κάποιοι μου έμαθαν να είμαι καλή και να παραμένω καλή. Με κάποιους άλλους βίωσα τη θλίψη. Είμαι όμως σίγουρη ότι οι εικόνες του παρελθόντος δεν θα σβηστούν ποτέ από τη μνήμη μου, ένα παρελθόν γεμάτο εμπειρίες, γέλια, δάκρυα, φόβο και ανησυχίες.

Σε κάθε περίπτωση, το παρελθόν πέρασε, καλώς ή κακώς. Ακόμη και αν φοβάμαι τις μέρες που θα έρθουν, ξέρω πως θα είναι γεμάτες εκπλήξεις. Αυτή τη στιγμή τα κεράκια είναι αναμμένα μπροστά μου. Εσβησα τα φώτα. Δεν θέλω ο άνεμος να σβήσει το φως των ευχών μου. Πρέπει να συγκεντρωθώ πριν σβήσω τα κεράκια. Και τώρα, τη στιγμή που πρέπει να τα σβήσω, κυριαρχεί μια πικρή θλίψη... Νοσταλγώ εσένα, την ανάμνησή σου, το γέλιο σου και τα δάκρυά σου... Μου λείπεις, αγαπημένε. Πες μου ακόμη μια φορά «Χρόνια πολλά».



ΤΑΥΤΟΤΗΤΑ ΕΦΗΜΕΡΙΔΑΣ «ΑΠΟΔΗΜΗΤΙΚΑ ΠΟΥΛΙΑ»

هوية الصحيفة

"الطيور المهاجرة"

فريق التشغيل

أريستيا بروتونوتاريو

نجمية حسینی

مهدية حسینی

فريق الصياغة

زهرة حبيبي

مدينة جعفري

ميرنا اصلان

محمد رضا حسینی

محمد سليم

نازيلة غافوري

باراشنو حسینی

سميرة كاريמי

فاطمة حسینی صداقت

حاترزة عزیزی

الترجمة والتحرير

للتأجيلية :

كاليوبي كاروسي

الترجمة من الفارسی الى

اليونانية : ديسك نت

صياغة الفارسی : ناجين

تورفينز ادیان

الترجمة والصياغة من

العربية الى اليونانية: عزة

السيد

مسئول التصوير

الفوتوغرافي : باراشنو

حسینی

الشعار : ميخالي

بانادونولوس , ديميتري

غازي

شناسنامه روزنامه

((پرندگان مهاجر))

تیم تحریر

اریستیا پروتونوتاریو

نجمیه حسینی

مهدیه حسینی

تیم سر مقاله

زهرا حبیبی

مدینه جعفری

میرنا اصلان

محمد رضا حسینی

محمد سلیم

نازیلا غفوری

پرستو حسینی

سمیرا کریمی

فاطمیما حسینی

فاطمه صداقت

هاجر عزیز

ترجمه و ویرایش متن

به انگلیسی: کالیویی

کاروسیس

ترجمه از فارسی به

یونانی: دسک نت

ویراستار متون

فارسی:نگین طر فی

نژادیان

ترجمه و ویرایش از

عربی به یونانی:آزا

السعید

مسئول عکس: پرستو

حسینی

تهیه لوگو: میخالیس

ΟΜΑΔΑ ΑΡΧΙΣΥΝΤΑΞΙΑΣ

Αριστέα Πρωτονοταρίου

Νάτζμια Χοσσαϊνί

Μαχντιά Χοσσαϊνί

ΟΜΑΔΑ ΣΥΝΤΑΞΗΣ

Ζαχρά Χαμπίμπι

Μαντίνε Ζαφαρί

Μίρνα Ασλάν

Μοχαμάντ Ρεζά Χοσσαϊνί

Μοχάμεντ Σελίμ

Ναζίλα Γαφουρί

Παραστού Χοσσαϊνί

Σαμίρα Καριμί

Φατίμα Χοσσαϊνί

Φατίμέ Σενταγάτ

Χατζάρ Αζίζι

ΜΕΤΑΦΡΑΣΗ ΚΑΙ ΕΠΙΜΕΛΕΙΑ ΚΕΙΜΕΝΩΝ ΣΤΑ ΑΓΓΛΙΚΑ

Καλλιόπη Καρούση

ΜΕΤΑΦΡΑΣΗ ΚΕΙΜΕΝΩΝ ΑΠΟ ΦΑΡΣΙ ΣΕ ΕΛΛΗΝΙΚΑ

DeskNET

ΕΠΙΜΕΛΕΙΑ ΦΑΡΣΙ

Νεγκίν Τορφινεζαντιάν

ΜΕΤΑΦΡΑΣΗ ΚΑΙ ΕΠΙΜΕΛΕΙΑ ΚΕΙΜΕΝΩΝ ΑΠΟ ΑΡΑΒΙΚΑ ΣΤΑ ΕΛΛΗΝΙΚΑ

Αζζα Ελοαγιέτ

ΥΠΕΥΘΥΝΗ ΦΩΤΟΓΡΑΦΙΚΗΣ ΥΛΗΣ

Παραστού Χοσσαϊνί

ΛΟΓΟΤΥΠΟ

Μιχάλης Παπαντωνόπουλος,

Δημήτρης Γαζής

ΣΕΛΙΔΟΠΟΙΗΣΗ

Λουίζα Καραγεωργίου

ΔΙΚΤΥΟ ΓΙΑ ΤΑ ΔΙΚΑΙΩΜΑΤΑ ΤΟΥ ΠΑΙΔΙΟΥ

Αλκαμένους 11Β, Στ. Λαρίσης

Tηλ.: 210-8846590

www.ddp.gr

email: diktiol@gmail.com

migratorybirds.ddp@gmail.com

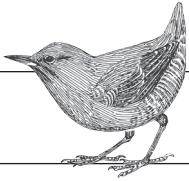


Οι απόψεις που εκφράζονται στα άρθρα της εφημερίδας «Αποδημητικά Πουλιά» εκφράζουν τους συντάκτες αυτών και δεν αντικατοπτρίζουν κατ' ανάγκη την άποψη του Δικτύου για τα Δικαιώματα του Παιδιού, της UNICEF και της Ευρωπαϊκής Επιτροπής

The opinions expressed in «Migratory Birds» articles are the authors' own and do not necessarily reflect the view of the Network for Children's Rights, UNICEF's or European Commission's.

Μطالب درج شده در این روزنامه نظریات شخصی روزنامه نگاران است و صرفاً ربطی با نظریات سازمانهای دست اندرکارو مربوطه ندارد. از جمله شبکه حقوق کودکان – سازمان یو.ان. ای. سی. ار. سازمان ملل متحد و یا اتحادیه اروپا.

الراء المعرب عنها فی الصحيفة تعكس آراء المؤلفين وليس وجهة نظر شبكة حقوق الطفل , اليونيسيف و المفوضية الأوروبية



Του **ΜΟΧΑΜΑΝΤ ΡΕΖΑ ΧΟΣΣΑΪΝΙ**

Στις 26/7/2017, στο Μοναστηράκι, στο κέντρο της Αθήνας, γνώρισα τον κύριο Νασρουντίν Νιζαμή, τον διευθυντή Επικοινωνίας του περιοδικού Solomon, για να του πάρω μια συνέντευξη σχετικά με τη ζωή του στο παρελθόν.

Θα σας παρακαλούσα να μας διηγηθείτε εν συντομία τη ζωή σας.

Είμαι ο Νασρουντίν Νιζαμί από το Αφγανιστάν, από την επαρχία Νανγκαράρ. Τελείωσα το Λύκειο στο Αφγανιστάν και έχω ήδη δουλέψει με Η/Υ και λογισμικό software, hardware και έχω επίσης εργαστεί ως ράφτης, γιατί από τότε που ήμουν παιδί ήθελα να πληρώσω μόνος τις σπουδές μου.

Για ποιους λόγους θελήσατε να ταξιδέψετε στην Ευρώπη;

Όπως οι περισσότεροι άνθρωποι στον κόσμο γνωρίζουν, στο Αφγανιστάν υπάρχουν πολλά προβλήματα ασφάλειας. Την εποχή που έφυγα, υπήρχαν προβλήματα ανάμεσα στα πολιτικά κόμματα αλλά και προβλήματα έλλειψης ελευθερίας τόσο για τους άντρες όσο και για τις γυναίκες. Η βασική αιτία του ταξιδιού μου δεν ήταν οικονομικής φύσης, αλλά κυρίως η κόπωση από τη ζωή στο Αφγανιστάν και η έλλειψη βασικών αγαθών για να ζήσει κανείς καλά και να σπουδάσει. Εξήσα για ένα διάστημα στο Πακιστάν και εκεί ήδη βίωσα την εμπειρία του μετανάστη.

Αφηγηθείτε μας από την αρχή το ταξίδι σας στην Ευρώπη και τις δυσκολίες που αντιμετωπίσατε.

Το 2007, οι δυσκολες συνθήκες ζωής στο Αφγανιστάν με οδήγησαν στην απόφαση να αλλάξω τη ζωή μου. Ζήτησα από τον ξάδερφό μου που ζει στην Αγγλία να με βοηθήσει να πάω εκεί. Ξεκίνησα το ταξίδι μου με πρώτο μου σταθμό το Πακιστάν. Επειτα, πέρασα παράνομα στο Ιράν, την Τουρκία και στο ελληνικό νησί της Σάμου, ακολουθώντας μια φρικτή θαλάσσια διαδρομή.

Για να φτάσω στην Ελλάδα από το Αφγανιστάν, πέρασα δύο μήνες σε διαδρομές δύσκολες και επικίνδυνες. Εμεινα 15 μέρες στον χώρο υποδοχής προσφύγων της Σάμου. Η ελληνική αστυνομία μού πήρε ψηφιακά δακτυλικά αποτυπώματα και μου

Ο Νασρουντίν Νιζαμή και η απίστευτη ιστορία του



Η ελπίδα ήταν αρκετή για να φτάσει ο Νασρουντίν εδώ που είναι σήμερα

έδωσε ένα χαρτί, σύμφωνα με το οποίο είχα περιθώριο ενός μήνα για να φύγω από την Ελλάδα. Αφού έμεινα λίγο καιρό στη Σάμο, έφτασα στην Αθήνα, την πρωτεύουσα της Ελλάδας.

Όμως, εκείνη την περίοδο δεν υπήρχαν πολλές οργανώσεις για τη βοήθεια των μεταναστών. Πέρασα μία εβδομάδα στους ξενώνες της Αθήνας και μετά πήγα στην Πάτρα για να περάσω στην Ιταλία. Όμως οι συνθήκες ήταν πιο δύσκολες εκεί. Για έναν μήνα, δεν υπήρχε κανένα μέρος για να κοιμηθώ και κρεβάτι μου έγιναν οι άκρες των δρόμων. Τελικά, έφτασα στην Ελλάδα, κρυμμένος σε ένα φορτηγό μέσα σε ένα καράβι για 36 ώρες. Αγόρασα ένα εισιτήριο τρένου και έφτασα στη Γαλλία.

Πέρασα 15 μέρες σε ένα δάσος στο Καλέ και τελικά έφτασα στην Αγγλία. Εκεί ζήτησα άσυλο αλλά έπαιτα από 8 μήνες, τον Ιού-

λιο του 2008, το αίτημά μου απορρίφθηκε εξαιτίας των δακτυλικών αποτυπωμάτων που είχα δώσει στην Ελλάδα. Με έστειλαν πίσω στην Ελλάδα. Στην Ελλάδα άρχισα να δουλεύω χάρη σε έναν φίλο και άρχισα να μαθαίνω τη γλώσσα. Έναν χρόνο μετά, όμως, καθώς δεν ήμουν ευχαριστημένος από τις συνθήκες της ζωής, αποφάσισα με τον φίλο μου να φύγουμε από την Ελλάδα.

Ήταν Ιούνιος του 2009. Αλλά αυτή τη φορά, ακολούθησα τις διαδρομές μέσω ξηράς. Ξεκίνησα το ταξίδι μέσω των Βαλκανίων και αφού αντιμετώπισα προβλήματα, όπως επιθέσεις από ληστές στη Σερβία, την κλοπή των χρημάτων και τη σύλληψή μου από την αστυνομία, τελικά έφτασα στην Αυστρία. Μετά από πέντε μήνες, αντιμετώπισα το ίδιο πρόβλημα που είχα στην Αγγλία και με ξαναέστειλαν στην Ελλάδα.

Αυτή τη φορά, όμως, το πήρα απόφαση ότι θα μείνω στην Ελλάδα. Δούλεψα 20 μήνες σε ένα νησί. Βελτίωσα τα ελληνικά μου και αποφάσισα να πάω στην Αθήνα για να συνεχίσω τις σπουδές μου, όπου άρχισα να δουλεύω ως διερμηνέας σε διάφορους οργανισμούς, όπως ο Διεθνής Οργανισμός Μετανάστευσης (ΙΟΜ) και το Ελληνικό Συμβούλιο για τους Πρόσφυγες (GCR). Έκανα σπουδές στην Ελληνική Ιστορία, Πολιτισμό και Γλώσσα.

Το 2015, για να βοηθήσω τους μετανάστες, δημιούργησα τον ιστότοπο «Refugee Welcome» και διαμέσου αυτού γνώρισα τον κύριο Φάνη, που είναι ο διευθυντής του διαιδικτυακού ειδησεογραφικού πρακτορείου Solomon και χάρη σ' αυτόν βρήκα δουλειά σε αυτό το περιοδικό. Στο περιοδικό Solomon γράφουμε διάφορα άρθρα από διάφορες χώρες. Υπάρχουν εργαζόμενοι από πολλές χώρες, όπως το Αφγανιστάν, την Ελλάδα, το Πακιστάν, την Κίνα κ.λπ., που εργάζονται εθελοντικά.

Τελικά, αφού περάσατε πολλές και επώδυνες δοκιμασίες σε αυτές τις μεγάλες και κουραστικές διαδρομές, πώς είναι η ζωή σας τώρα;

Λοιπόν, τώρα είμαι ικανοποιημένος από τη ζωή μου. Ίσως δεν πέτυχα τον βασικότερο στόχο μου, αλλά με πολλή προσπάθεια, καθημερινά τον πλησιάζω όλο και περισσότερο.

Εχετε κάποια συμβουλή να δώσετε στους σημερινούς πρόσφυγες.

Η συμβουλή που θα τους έδινα είναι να μην απελπίζονται ποτέ και να προσπαθούν κάθε μέρα να φτάσουν στον στόχο τους με θετική σκέψη. Να παραδειγματίζονται από τα λάθη τους και να μην τα επαναλαμβάνουν.

.....
Ευχαριστούμε θερμά τον αγαπητό φίλο Νασρουντίν Νιζαμή για τον χρόνο που μας αφιέρωσε. Του εύχομαστε ό,τι καλύτερο.

Νusrالدین نظامی و داستان باورنکردنی او

محمدرضا حسینی

در تاریخ ۲۶\۷\۲۰۱۷ در موناстиراکی مرکز اتن با آقای نصرالدین نظامی «مدیر ارتباطات شبکه اینترنتی solomon» برای انجام یک مصاحبه در مورد زندگی گذشته او تا به امروز دیدار کردم.

متن مصاحبه:

لطفا مختصری از بیوگرافی خود را بیان کنید.

نصرالدین نظامی هستم اهل افغانستان و از ولایت ننګرهار. دارای دیپلم از افغانستان و سابقه کار کردن با کامپیوتر، سخت افزار و نرم افزار و همچنین انجام دادن شغل خیاطی زیرا از دوران کودکی علاقه داشتم هزینه تحصیل را خودم بپردازم.

به چه دلیلی به فکر سفر به اروپا شدید؟
همانطور که بسیاری از مردم دنیا آگاهند،در افغانستان مشکلات امنیتی بسیاری وجود دارد.در انجام زمان همچنین مشکلات حزبی و مشکلاتی در رابطه با آزادی وجود داشت هم برای مردان و هم برای زنان .هدف اصلی من برای این سفر

زبان یونانی مشغول به تحصیل شدم.در سال ۲۰۱۵ برای کمک به مهاجرین اقدام به ساخت سایت refugee welcome کردم و از همان طریق با آقای فانیس مدیر شبکه خبری آنلاین solomon آشنا شدم و توسط او در آن مجله هم مشغول به کار شدم.در مجله solomon مورد مطالب مختلف از کشورهای مختلف نوشته میشود و کارمندهای زیادی از کشورهای مختلف مانند افغانستان،یونان،پاکستان،چین و ... به صورت داوطلبانه مشغول به کار هستند.

خب،بعد از گذراندن مشکلات بسیار زیاد و درنکاد در این مسیر طولانی و خسته کننده اکنون زندگی شما چگونه است و اگر نصیحتی به دیگر پناهجویان دارید بیان کنید.

خب اکنون از زندگی خود خوشحال هستم.شاید به اصلی ترین هدف نرسیدم ولی با تلاش های بسیار روز به روز به اهف خود نزدیکتر میشوم. نصیحتی که برای دیگر پناهجویان دارم این است که هیچوقت نا امید نشوند و روز به روز با داشتن افکار مثبت برای اهداف خود تلاش کنند و با قبول کردن اشتباهات خود از آنها درس بگیرند و دیگر آنها را تکرار نکنند.

و در آخر مصاحبه ،من محمدرضا حسینی کمال تشکر از آقای نظامی برای دادن وقت خود به ما را دارم و آرزوی بهترین ها را برای ایشان دارم.

خوابیدن نداشتم و بستر خواب من کناره های خیابان ها بود.سرانجام با پنهان شدن داخل یک کامیون و توسط کشتی بعد از ۳۶ ساعت به ایتالیا رسیدم و با تهیه بلیط قطار به فرانسه رفتم. حدود ۱۵ روز را در جنگل کاله گذراندم و بعد از آن به انگلستان رفتم.در انگلستان درخواست پناهندگی دادم ولی بعد از هشت ماه و در اگوست سال ۲۰۰۸به دلیل داشتن اثر انگشت در یونان درخواست من رد شد و دوباره به یونان دیپورت شدم.در یونان توسط یکی از دوستانم مشغول به کار شدم و همانجا شروع به یادگیری زبان کردم.ولی بعد از گذشت یکسال از شرایط زندگی راضی نبودم و در ماه جون ۲۰۰۹ به همراه دوستم تصمیم به ترک یونان گرفتم ولی این بار از مسیر زمینی نه دریایی.ما از مسیر بالکان شروع به حرکت کردیم و بعد از پشت سر گذاشتن مشکلاتی مانند مورد حمله قرار گرفتن درزاد در صربستان،به سرقت بردن پول هایمان و دستگیری توسط پلیس ،سرانجام به اتریش رسیدم ولی بعد از گذرندن ۵ ماه باز هم دچار مشکلی که در انگلستان برابیم بوجود آمده بود شدم، باز هم دیپورت به یونان.ولی اینبار تصمیم به ماندن در یونان کردم.یه مدت ۲۰ ماه مشغول به کار در جزیره ای شدم و با تقویت زبان تصمیم به رفتن به اتن و ادامه تحصیل گرفتم.سرانجام در اتن مشغول به کار مترجمی در سازمان های مختلف مانند GCR و IOM شدم و در رشته تاریخ،فرهنگ و

اقتصاد نبود بلکه،به دلیل خستگی از زندگی تکراری در افغانستان و همچنین عدم وجود امکانات کافی برای زندگی و تحصیلات بود.مدتی در پاکستان مهاجر بودم و زندگی مهاجری را در آنجا هم تجربه کردم.

از شروع سفر به اروپا و سختی هایی که در این راه پشت سر گذاشته اید تعریف کنید.
در سال ۲۰۰۷ با دیدن شرایط سخت و غیرقابل تحمل زندگی در افغانستان به فکر ایجاد تغییر در زندگی ام شدم.از پسر عمه ام که در انگلستان زندگی میکرد برای رفتن به انگلستان تقاضای کمک کردم.با رفتن به پاکستان سفر خود را شروع کردم و از آنجا از راه قاچاق به ایران،ترکیه و سپس از مسیر وحشتناک دریا به جزیره ساموس در یونان رسیدم. برای رسیدن به یونان از افغانستان به مدت دو ماه را در راه های سخت و خطرناک گذراندم. به مدت ۱۵ روز در کمپ ساموس بودم و توسط پلیس یونان انگشت نگاری شدم و برگه یک ماهه برای ترک خاک یونان گرفتم.بعد از گذراندن مدتی در ساموس به شهر اتن پایتخت یونان رسیدم ولی در آن زمان افراد و سازمان های بسیاری برای کمک به مهاجرین وجود نداشت.حدود یک هفته را در مسافرخانه‌های اتن گذراندم و برای رفتن به ایتالیا به پاترا رفتم ولی شرایط آنجا بسیار دشوار بود.به مدت یکماه هیچ مکانی برای

Πατίνια! Η αγαπημένη μου συνήθεια

Της **ΧΑΤΖΑΡ ΑΖΙΖΙ**

ΤΟ ΚΑΛΥΤΕΡΟ και το πιο διασκεδαστικό χόμπι για εμένα είναι τα πατίνια. Μου έχουν κινήσει το ενδιαφέρον και θα ήθελα να μάθω περισσότερα πράγματα γι' αυτά. Στην αρχή, όταν δεν ήμουν ακόμη εξοικειωμένη, ήταν δύσκολο να έχω τον έλεγχο. Αλλά με πολλή εξάσκηση βελτιώθηκα γρήγορα. Στις αργίες, πηγαίνω στο πάρκο κοντά στο σπίτι μας, κάνω πατίνια και περνάω πολύ όμορφα.

Όταν ήμουν στο Αφγανιστάν, ονειρεύόμουν τα δικά μου πατίνια, αλλά η κατάσταση δεν μου το επέτρεψε. Όταν ήρθα εδώ, ζήτησα από τη μητέρα μου να μου αγοράσει πατίνια για να μπορέσω να μάθω και να εξασκηθώ. Μου φάνηκαν εύκολα και έμαθα γρήγορα. Μερικές φορές, όταν πηγαίνω με τους φίλους μου στο πάρκο, δείχνουν και αυτοί ενδιαφέρον και θέλουν να δοκιμάσουν. Αλλά τους φαίνεται δύσκολο έως και αδύνατον.

Το χόμπι αυτό είναι πολύ ενδιαφέρον. Προσφέρει ευχαρίστηση και συγκινήσεις. Δυναμώνει τους μυς και, αν συνοδεύεται από μουσική, προσφέρει ζωντάνια και συναίσθημα. Και γι' αυτόν τον λόγο τα πατίνια είναι αξιολάτρευτα. Ετσι κι εγώ, όταν κάνω πατίνια, ακούω πάντα μουσική και αισθάνομαι καλά. Δεν κουράζομαι ούτε και βαριέμαι ποτέ. Αντίθετα, νιώθω καλά κάθε φορά.

Θα προσπαθήσω να βελτιωθώ και να ασχοληθώ επαγγελματικά. Για τα άτομα που ξεκινάνε από το μηδέν, είναι υποχρεωτικό να έχουν κράνος, επιγονατίδες, επιαικωνίδες κ.λπ. Τα πατίνια απαιτούν ισορροπία και θάρρος. Στην αρχή όλοι φοβόντουσαν να μην πέσω και χτυπήσω άσχημα. Σιγά σιγά, όμως, με τη βοήθεια του αδερφού μου, έμαθα. Κι εγώ έπρεπε να μάθω να έχω τον έλεγχο του εαυτού μου. Προτείνω, αν δεν έχετε κάνει ποτέ πατίνια, να δοκιμάσετε μια φορά. Θα σας αρέσει σίγουρα.

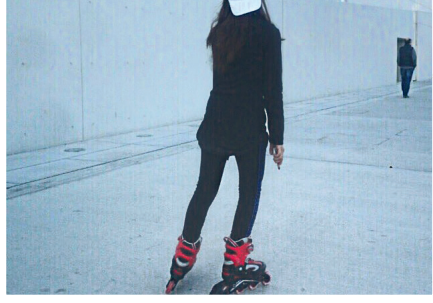
اسکیت بازی! عادت محبوب من

هاجر عزیزی

بهترین و جالب ترین سرگرمی برایم اسکیت بازی است.خیلی علاقه دارم و می‌خواهم بیشتر یاد بگیرم .در اوایل که بلد نبودم کمی برایم مشکل بود و کنترل کردن برایم مشکل بود ولی با تمرین خیلی زود یاد گرفتم.در روزهای تعطیل به پارک نزدیک خانه مان میروم و در آنجا هم اسکیت بازی می‌کنم ولذت می‌برم .در افغانستان که بودم خیلی دوست داشتم اسکیت داشته باشم و بتوانم یاد بگیرم اما شرایطش نبود و نمی توانستم .وقتی به اینجا آمدم از مادرم خواهش کردم تا برایم یک اسکیت تهیه کند تا بتوانم یاد بگیرم و بازی کنم .به نظرم اسان بود و زود یاد گرفتم . بعضی وقتها که با دوستانمان میرویم به پارک آنها هم علاقه مند میشوند و دوست دارند امتحان کنند ولی به نظرشان سخت و غیر ممکن است .بازی اسکیت متنوع جالب مفرح و با هیجان است و باعث تقویت عضلات

بهترین و جالب ترین سرگرمی برایم اسکیت بازی است.خیلی علاقه دارم و می‌خواهم بیشتر یاد بگیرم .در اوایل که بلد نبودم کمی برایم مشکل بود و کنترل کردن برایم مشکل بود ولی با تمرین خیلی زود یاد گرفتم.در روزهای تعطیل به پارک نزدیک خانه مان میروم و در آنجا هم اسکیت بازی می‌کنم ولذت می‌برم .در افغانستان که بودم خیلی دوست داشتم اسکیت داشته باشم و بتوانم یاد بگیرم اما شرایطش نبود و نمی توانستم .وقتی به اینجا آمدم از مادرم خواهش کردم تا برایم یک اسکیت تهیه کند تا بتوانم یاد بگیرم و بازی کنم .به نظرم اسان بود و زود یاد گرفتم . بعضی وقتها که با دوستانمان میرویم به پارک آنها هم علاقه مند میشوند و دوست دارند امتحان کنند ولی به نظرشان سخت و غیر ممکن است .بازی اسکیت متنوع جالب مفرح و با هیجان است و باعث تقویت عضلات

Ισορροπία, μια μαγική λέξη



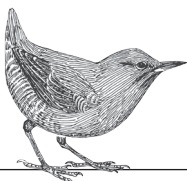
راديو قاصدک

اینجا رادیوی اینترنتی نوجوانان فعال در اینترنت برای حقوق کودکان است! هر بار یک موضوع جالب، بسیاری از صداهای زیبا و دیدگاه های مختلف در اینجا هستند تا به آنها گوش فرا دهید!
برای مطلع شدن از اخبار رادیو قاصدک، کافی است نسخه الکترونیک "شبکه" www.ddp.gr و یا صفحه ما در فیسبوک را دنبال کنید.
با حمایت یونیسف و پشتیبانی مالی اداره حمایت مدنی و کمیهای انسانی کمیسویون اروپا



"راديو الهندباء"

هنا محطة راديو إذاعية عبر الأنترنت للمراهقين برعاية مؤسسة حقوق الطفل!!!
في كل مرة موضوع جديد،مجموعة أصوات جديدة . أفكار مختلفة بانتظاركم لسماعها.
لمتابعة الجديد من راديو الهندباء ليس عليكم سوا أن تتابعونا عبر الموقع الإلكتروني للشبكة www.ddp.gr
وكذلك من خلال صفحتنا على الفيس بوك.
بدعم من اليونيسيف وتمويل من الحماية المدنية والمساعدة الإنسانية للاتحاد الأوروبي.



یک روز صبح در دانشگاه ملی آتن

روز جمعه ۲۶ ماه مه سال ۲۰۱۷، گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

برای ما تجربه منحصر به فردی بود که با دانشجویان یک دانشگاه یونانی تماس حاصل نمودیم. وارد محوطه ای شدم که درسیا در آنجا برگزار می‌شوند و به آنها پیوستیم. برای دانشجویان دانشگاه ملی آتن هم باید تجربه منحصر به فردی بوده باشد. در مثنهایی که بلافاصله پس از ملاقات برای ما فرستادند، موارد زیر را ذکر کردند:

"در ابتدا هنگامی که با دخترها روبرو شدیم احساس سردرگمی کردیم (...). به نظر می‌آمد که فقط درباره روزنامه یا ما صحبت می‌کنند و تجربیات شخصی خود را که سرشار از دیدگاه‌های احساسی بودند با ما در میان نمی‌گذارند. به هیجان آمدم از تمام چیزهایی که تجربه کردند و هنوز هر روزه تجربه می‌کنند. و همچنین از روشی که این فرصت را یافتند که از طریق روزنامه حرف خود را بیان کنند. احساس کردیم افراد ناسپاسی هستیم که دائم از چیزهای بی ارزش شکایت می‌کنیم در حالی که مسایل بسیار مهم تری وجود دارند که ممکن است در زندگی یک انسان اتفاق بیفتند همان طور که برای دخترها رخ داد(...). مایل بودیم تلاشهای "شبکه" ما و در نتیجه تجربیات و دیدگاه‌های دخترها بیشتر شناخته شوند طوری که مردم واقعت را از دریچه چشم آنها بشناسند."

"(...) احساس خودمانی بودن و راحتی به ما دست داد چون به ما امکان این را دادند که با آنها عکس بگیریم و به آنها نزدیک تر بشویم. خوشحال شدیم که نظر ما را هم راجع به مساله پناهندگان پرسبند و مایل بودیم دوباره به ما فرصتی داده شود تا با دخترها در تماس باشیم."

"طی دقایقی که گفتگوی ما با شما به طول انجامید خود را به شما نزدیکتر یافتیم، درد و رنج شما از وضعیتی که در آن هستید را بیشتر درک کردیم. برای این دقیق تر بگوئیم، درد شما را دیدیم وقتی از رویاهایتان و چیزهایی که دیده بودید صحبت می‌کردید در حالی که اشک می‌ریختید. از این که علیرغم تجربیات سختی که داشتید، تجربیاتی که با سن و سال شما که زمان رویا و امید است تناسبی ندارد ، برای یک آینده بهتر مبارزه می‌کنید و در بیان احساسات و رویاهایتان از طریق نوشتن آنها و انتشار آن در این روزنامه شکی به خود راه نمی‌دهید، تحت تاثیر قرار گرفتیم."

"در این روزنامه، که بلافاصله پس از گفتگویمان با دقت مطالعه کردیم، از واقعیت خود و زندگی خود به شکلی واقع بینانه و عمیقاً متأثر کننده صحبت کردید. باید به شما بگوئیم که روزنامه شما هیچ چیز از روزنامه‌های دیگر کم ندارد. به آسانی قابل خواندن است و هر چه که در آن نوشته شده جالب توجه است. با شما همدردی می‌کنیم، احساس می‌کنیم انگار درد و رنج دوستان خودمان را می‌شنویم و از سوی دیگر مساله پناهندگی را درک می‌کنیم. این مساله را از دید افرادی که با آن زندگی کرده‌اند می‌بینیم. دیگر نمی‌توان بعضی چیزها و اوضاع را نادیده گرفت یا زیر سوال برد. زندگی روزمره شما برابر چشم ما بی‌پرده با همان دشواری که هست پدیدار می‌شود."

"از ملاقاتی که با شما داشتیم تشکر می‌کنیم. تجربه بسیار زیبایی بود. ای کاش می‌توانستیم تحت شرایط بهتری ملاقات کنیم و از چیزهای خوشایند و از رویاهایمان صحبت کنیم. ای کاش اشکهای آن روز نه اشک غم بلکه اشک شادی باشند. ولی هرگز امید خود را از دست ندهید، و هرگز دست از رویابافی برندارید زیرا رویاها به شما قدرتی برای ادامه دادن می‌دهند."

در پایان ملاقات و کمی پیش از ترک محوطه دانشگاه، یک دانشجوی دختر به نام سیبل جمله زیر را با ما در میان گذاشت:

"وقتی به دنیا آمدم دو کلمه را به من آموختند: بردن و باختن....

من اولی را انتخاب کردم.... زندگی دومی را به من داد.... از خداوند متشکرم که کلمه سومی را به من یاد داد: مبارزه کردن!

از دانشجویان زیر برای منتهای زیباییشان تشکر می‌کنیم: نیکولتا آثاناسوپولو، استیلیوس کارایانیس، سیبل مهمت، النی استاماتاکو، ماروسو فورنیستاکی، دسپینا آیانوزولو، کالیویی آناستاسیو، ثئولوییا آماناتیدی، پانیوتا کرמידا، النی ماریولنا بورولیا

روز جمعه ۲۶ ماه مه سال ۲۰۱۷، گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

گروهی از دانشجویان زیر برای منتهای زیباییشان تشکر می‌کنیم: نیکولتا آثاناسوپولو، استیلیوس کارایانیس، سیبل مهمت، النی استاماتاکو، ماروسو فورنیستاکی، دسپینا آیانوزولو، کالیویی آناستاسیو، ثئولوییا آماناتیدی، پانیوتا کرמידا، النی ماریولنا بورولیا

گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

روز جمعه ۲۶ ماه مه سال ۲۰۱۷، گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

روز جمعه ۲۶ ماه مه سال ۲۰۱۷، گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

روز جمعه ۲۶ ماه مه سال ۲۰۱۷، گروهی از روزنامه‌ما "پرنندگان مهاجر" از بخش آموزش و پرورش سنن پیش دبستانی دانشگاه ملی آتن، به منظور معرفی کردن تلاشهای منتشر شده‌ما در آنجا بازدید کردند تا با دانشجویان گفتگو کنند و دیدگاه‌های خود را در کلاس درس "مداخله آموزشی در محیط باز": تجزیه و تحلیل فعالیتهای برای بچه‌های پناهندگان و اقتشار آسیب پذیر" که خاتم الکساندرا آندروسو تدریس می‌کند، تبادل کنند.

آن تکنون دمو عکم التی رأیناها الیوم هی دموع فرح ولیس حزن.ولا تنسوا أبدا الأمل ولا تتنازلوا أبدا عن أحلامکم لان هذا سوف یساعدکم ویعطیکم القوة علی الاستمرارية.

وفي نهاية لقائنا وقبل خروجنا من المبنى الجامعی كان هناك طالبة تدعى "سیمبیل" شاركت معنا هذه الجمל:

أول ما أتولدت علمونی كلمتین أكسب — أخسر !

انا اخترت أولا الحياة أعطنتی الثاني شكرا لله الذی علمنی كلمة ثالثة وهی "النضال" شكرا علی هذه النصوص والانتطاعات الجمیلة لهؤلاء الطلبة

کارایانی ستیلیوس
ستاماتاکو الینی
آغیلوزولو دیسینا
آماناتیدی ثئولوگیا
مارونولیا بورولیا
ایلینی

Της ΖΑΧΡΑ ΧΑΜΠΙΜΠΙ

ΤΟ ΚΑΛΟΚΑΙΡΙ• με τη ζέση του, τον καυτό του ήλιο, τα όμορφα ηλιοτρόπιά του, τα χυμώδη φρούτα του, τα δροσερά παγωτά, τη θάλασσα που μας ξεκουράζει από την κούραση των ζεστών ημερών. Οι διακοπές και τα καλοκαιρινά ταξίδια, που μπορούν να μας κάνουν να ξεχάσουμε πρόσκαιρα τις δυσκολίες, μας αναγγέλλουν το χαρμόσυνο νέο της άφιξης του καλοκαιριού.

Το καλοκαίρι βρίσκεται ανάμεσα στην άνοιξη και το φθινόπωρο. Αυτή η εποχή χαρακτηρίζεται από τη μεγαλύτερη αφθονία σε φρούτα, οι μέρες είναι μεγάλες και οι νύχτες μικρές. Τα δέντρα είναι ολάνθιστα και πανέμορφα και δίνουν πολλά διαφορετικά, πολύχρωμα και λαχταριστά, αλλά κυρίως θρεπτικά φρούτα.

Η ζέση των ημερών καλοκαιρινών μας είναι εξαντλητική. Το τέλος του καλοκαιριού θα σημάνει την έναρξη της σχολικής χρονιάς.

Ελπίζω, όπου και να βρίσκεστε στον κόσμο, να περάσατε ένα όμορφο καλοκαίρι.

Ενα πρωινό στο ΕΚΠΑ



μπορούν να συμβούν στη ζωή ενός ανθρώπου, όπως συνέβη στα κορίτσια [...]. Θα θέλαμε να γνωστοποιηθεί περισσότερο η προσπάθεια του Δικτύου και στη συνέχεια η εμπειρία και οι απόψεις των κοριτσιών, ώστε ο κόσμος να γνωρίσει την πραγματικότητα μέσα από τα μάτια τους».

«[...] Νιώσαμε οικεία και όμορφα που μας έδωσαν τη δυνατότητα να βγάλουμε φωτογραφία μαζί τους, αλλά και να έρθουμε πιο κοντά τους. Μας άρεσε που μας ρώτησαν κι εμάς για τις δικές μας απόψεις στο θέμα του προσφυγικού και θα θέλαμε πολύ να μας δινόταν ξανά η ευκαιρία και η δυνατότητα να έρθουμε σε επαφή με τα κορίτσια».

«Εκείνα τα λεπτά που διήρκεσε η συζήτησή μας μαζί σας, νιώσαμε να ερχόμαστε πιο κοντά σας, νιώσαμε περισσότερο τον πόνο σας για την κατάσταση που βιώνετε. Για την ακρίβεια τον είδαμε μπροστά μας όταν, μιλώντας για τα όσα έχετε περάσει αλλά και για τα όνειρά σας, δακρύσατε. Μας εντυπωσίασε το ότι, ενώ έχετε βιώσει πολύ άσχημα και σκληρά γεγονότα, γεγονότα που δεν ταίριαζουν με την ηλικία σας, την ηλικία της Ελλάδας και των ονείρων, αγωνίζεστε για ένα καλύτερο μέλλον και δεν διστάζετε να εκφράσετε τα συναισθημάτά σας και τα όνειρά σας, γράφοντας και εκδίδοντας μια εφημερίδα».

«Στην εφημερίδα αυτή, που

πραγματικά τη διαβάσαμε αμέσως μετά τη συνάντησή μας, μιλάτε για την πραγματικότητά σας, για τη ζωή σας με τρόπο ρεαλιστικό και βαθιά συγκινητικό. Πρέπει να σας πούμε πως δεν μειονεκτεί σε τίποτα από κάποια άλλη εφημερίδα. Διαβάζεται εύκολα και σου κεντρίζουν το ενδιαφέρον όσα γράφονται. Σας συμπονούμε, αισθανόμαστε σαν να ακούμε τον πόνο των φίλων μας και παρατηρούμε από μια άλλη πλευρά την έννοια της προσφυγιάς. Βλέπουμε το πρόβλημα αυτό από τη σκοπιά των ίδιων των ανθρώπων που τη βιώνουν. Δεν μπορούμε πια να αγνοήσουμε και να αρμολογήσουμε κάποια πράγματα και καταστάσεις. Η καθημερινότη-

τά σας ξεδιπλώνεται μπροστά στα μάτια μας ωμή, σκληρή, ως είναι».

«Σας ευχαριστούμε για τη συνάντηση που είχαμε μαζί σας. Ήταν μια πολύ όμορφη εμπειρία. Μακάρι βέβαια να είχαμε συναντηθεί κάτω από άλλες συνθήκες, μιλώντας για ευχάριστα πράγματα, για τα όνειρά μας. Μακάρι τα δάκρυά σας εκείνη την ημέρα να ήταν δάκρυα χαράς και όχι λύπης. Αλλά μη χάσετε ποτέ την ελπίδα σας και φυσικά μη σταματήσετε ποτέ να κάνετε όνειρα, γιατί αυτά θα σας δίνουν πάντα τη δύναμη να συνεχίσετε».

Στο τέλος της συνάντησής μας και λίγο πριν φύγουμε από το κτίριο του Πανεπιστημίου, μια φοιτήτρια, η Σιμπέλ, μοιράστηκε την παρακάτω φράση μαζί μας:

«Όταν γεννήθηκα, μου έμαθαν δύο λέξεις... Κερδίζω-Χάνω! Εγώ διάλεξα την πρώτη... Η ζωή μου έδωσε τη δεύτερη...»

Ευχαριστώ τον θεό που μου έμαθε και μια τρίτη: ΑΓΩΝΙΖΟΜΑΙ!»

*Ευχαριστούμε για τα όμορφα κείμενα με τις εντυπώσεις τους τους φοιτητές: Νικολέττα Αθανασοπούλου, Στέλιο Καραγιάννη, Μεμέτι Σιμπέλ, Ελένη Σταματάκου, Μαρουσώ Φουρνιστάκη, Δέσποινα Αγιανόζογλου, Καλλιόπη Αναστασίου, Θεολογία Αμανατίδη, Παναγιώτα Κρεμμύδα, Ελένη Μαρτιολέα-Μπουρολιά

Η ομάδα μας

يوم بجامعة أثينا

إنه في يوم الجمعة الموافق 26مايو2017قام فريق عمل جريدة الطيور المهاجرة بزيارة قسم التدريب والتعليم لسن التأهيل ما قبل المدرسة بوزارة التربية والتعليم. وذلك خلال محاولة تقديم الافتتاحية والتحاور وتبادل الآراء مع الطلبة "التدخلات التربوية في سياق مفتوح:تحليل الإجراءات للأطفال اللاجئين والفئات الضعيفة اجتماعيا"

والتي تدرسها الأستاذة(آندروسو الكسندرا) كانت أول تجربة لنا وذلك من خلال اللقاء بطلية داخل جامعة يونانية.دخلنا المكان الذي يتلقون فيه المحاضرات وأصبحتنا جزء منه واكتشفنا أن التجارب كانت مماثلة بين خبرات الطلبة والطالبات في الحرم الجامعي.وفي النصوص التي أرسلوها لنا بعد اجتماعنا معهم ذكروا التالي: في البداية شعرنا بالحرج عندما أصبحنا وجها

لوجه مع الفتيات اعتقدنا أنهم سوف يتكلمون معنا فقط عن الجريدة ولن يتشاركونا معنا تجاربهم الخاصة والتي سوف تكون مشحونة إنفعاليا.استمعنا متأثرين بيومياتهم.وأيضا إلى الاستماع إلى الطريقة التي أعطيتهم الفرصة لسماعهم من خلال الجريدة،شعرنا بالحرج لأننا أحيانا نشك في أشياء بسيطة في حين أنه يوجد قضايا مهمة من الممكن أن تحدث في حياة شخص كما حدث لفتيات(.....)كما نريد أن يتم أخطارنا بمحاولات هذه الشبكة وباستمرار مشاركة خيرة وأفكار هؤلاء الفتيات وذلك ليعرف العالم الواقع في عيونهم.

شعرنا بالالفة حينما سمحوا لنا بأخذ صور فوتوغرافية معهم ونكون قريبين منهم.وأعجبنا أيضا حينما سألونا عن رأينا الشخصي حول فكرة اللجوء واللاجئين ونود أن نتاح لنا الفرصة مرة أخرى في التواصل مع هؤلاء الفتيات.

وفي تلك النقائ التي تم لقاءنا فيها معهم شعرنا أكثر بالقرب منكم وشعرنا أكثر بمدى الألم والمعاناة تجاه الوضع الحالي.وللتوضيح حينما



تابستان

زهرایحبیبی

تابستان با گرمایش،آفتاب سوزانش،گل های آفتاب گردان زیبایش،میوه های آیدارش،بستنی های خنک اش، دریا و آبنتی هایی که خستگی روزهای گرم را از تن مان دور می کند ، تعطیلات و سفرهای تابستانه که می تواند برای مدت کوتاهی باعث از یاد بردن سختی ها شود،تابستان را مژده می دهند.

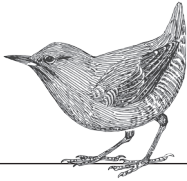
فصل تابستان پس از بهار و پیش از پاییز قرار گرفته.این فصل پر طرفدارترین فصل سال از نظر تنوع میوه هاست.

در این فصل، روزها بلند و شب ها کوتاه می‌باشد، درختان سرسبز و خرم بوده و میوه های جورواجور و خوشمزه ای می‌روید.میوه هایی که از رنگ های مختلف و خوش طعم و صد البته مغذی است.

گرمای طاقت فرسایی در روزهای بلند فصل تابستان وجود دارد .

پس از اتمام تابستان، شروع رسمی سال تحصیلی می‌باشد.

امیدوارم هر جای دنیا هستید روزهای تابستان را به خوبی و خوشی سپری کنید.



Του **MOXAMENT ΣΕΛΙΜ**

Το όνομά μου είναι Μοχαμέντ Σελίμ. Είμαι Σύρος από την Παλαιστίνη, από το στρατόπεδο Γιαρμούκ της Δαμασκού. Ήμουν υπεύθυνος για τις δραστηριότητες των παιδιών και υπεύθυνος της πρωτοποριακής ομάδας χορού. Μέλος του Παλαιστινιακού Κέντρου Πολιτισμού και Τεχνών. Εθελοντής στο Παλαιστινιακό Ίδρυμα Αρωγής. Δούλευα στο θέατρο χορού «Yasmin Elsham». Η ζωή μας ήταν πολύ χαρούμενη μέχρι που έγινε ο άγριος πόλεμος. Μπήκαν στο στρατόπεδο τα ανθρωπόμορφα τέρατα. Σκότωσαν και κατέστρεψαν ό,τι όμορφο υπήρχε. Μείναμε για μέρες στους δρόμους της Δαμασκού. Τότε καταλήξαμε στον Λίβανο, όπου οι μέρες ήταν ακόμα πιο δύσκολες. Στη συνέχεια, αποφασίσαμε να επιστρέψουμε στη Συρία, η οποία βρίσκεται σε πόλεμο εδώ και χρόνια και εάν αποφασίσετε να ζήσετε εκεί, τότε έχετε μόνο δύο επιλογές: να σας σκοτώσουν ή να σκοτώσετε.

Ετσι, αποφασίσαμε να ετοιμάσουμε τις αποσκευές μας και να μεταναστεύσουμε στην Ευρώπη. Το ταξίδι ξεκίνησε από τη Δαμασκό προς την Τουρκία.

Στη συνέχεια, με πολλή δυσκολία φτάσαμε στην Ελλάδα και τώρα από εδώ αφηγούμαι την ιστορία μου και ελπίζω ότι θα κάνω μια νέα αρχή για μια ήρεμη ζωή.

Δεν θα σε ξεχάσω, Παλαιστίνη, και επίσης δεν θα ξεχάσω ότι έχω το δικαίωμα να γυρίσω πίσω. Αυτό είναι το όνειρό μου ως νεαρού Παλαιστίνιου πρόσφυγα. Η γη μας καταπατήθηκε πριν από 70 χρόνια και αναγκαστήκαμε να μετακινηθούμε.



Είμαι συνδεδεμένος με την πατρίδα μου και πιστεύω πως κάποτε θα έχω το δικαίωμα να γυρίσω πίσω. Ετσι, αποφάσισα να κάνω κάτι για να διατηρήσω ζωντανή την κληρονομιά του τόπου μου στη μνήμη των ανθρώνων, μικρών και μεγάλων. Γι’ αυτό εργάστηκα εθελοντικά σε ένα παλαιστινιακό κέντρο εκπαίδευσης για παιδιά.

Δαμασκός, περιοχή Ελζαχρά, 2013!

Από εδώ ήταν η αρχή του ονείρου της αναβίωσης της παλαιστινιακής



κληρονομιάς. Καρδιά μας, δεν θα σε ξεχάσουμε και θα μείνεις ένα μαχαίρι κολλημένο στον λαιμό των κατακτητών.

Ετσι, μάθαμε να ζούμε και συνεχίζουμε να παλεύουμε για το ζήτημα της οριστικής επιστροφής.

Το 2013, λοιπόν, ιδρύθηκε το πα-



λαιστινιακό πολιτιστικό κέντρο για να διδάξει στα παιδιά πολλά πράγματα για την κληρονομιά του τόπου. Όπως, για παράδειγμα, το «Ελντάπκα» (Eldarka). Ενα είδος χορού γνωστό σε πολλές χώρες. Όλοι κρατούνται χέρι χέρι, γεγονός που αποδεικνύει την ενότητα και την αλληλεγγύη μεταξύ των ανθρώπων. Επίσης, χτυπούν με δύναμη τα πόδια τους στο πάτωμα, πράγμα που δείχνει δύναμη. Όλα αυτά σε συνδυασμό με μουσική και τραγούδια αποδεικνύουν τον σεβασμό και την ειλικρίνεια του λαού προς την Παλαιστίνη.

Ο αριθμός των παιδιών μεγάλωνε συνεχώς και έτσι δημιουργήθηκε η χορευτική ομάδα «Ντάπκα» (Darka) που είναι ο εθνικός χορός της Παλαιστίνης. Σύντομα αρχίσαμε να δίνουμε παραστάσεις σε διάφορα κέντρα και Πανεπιστήμια της Συρίας, αλλά και σε μορφωτικά κέντρα με μεγάλη επιτυχία.



Η επιμονή και η υπομονή όλων των παιδιών, αλλά και η θέλησή τους να μάθουν για την κληρονομιά της Παλαιστίνης βοήθησαν ώστε να ξεπεραστούν όλα τα προβλήματα

Κυαυοτ Νκν

μνινη ظفري

Κυαυοτ Νανρστ Νκνιμ

هميشه به اين فكر مي كنم كه چرا ما انسان ها دربارۀ اى هر شخص و كارى كه انجام داده است زود قضاوت ميكنيم ؟

چرا به خود اين اجازه را مى دهيم كه دربارۀ ى شخصى كه نه او را مى شناسيم و نه تا به حال با او برخوردى داشته ايم فقط از روى ظاهر او را ارزيايى كنيم و افكارى كاذب نسبت به او را در ذهن خود جاى مى دهيم ! هر چه بيشتر به اين موضوع فكر ميكنم بيشتر سردرگم ميشوم .

من در جامعه اى به دنيا امده ام كه بيشتر جمعيت آن علاقۀ به نظر دادن در كار ديگران و همچنين قضاوت نادرست در مورد آنها را داشتند .

وقتي شخصى را با لباس هاى نادرست و ژوليده در خيابان ،كوچۀ و يا هر جاى ديگرى ميديند اولين چيزى كه به ذهنشان خطور ميكرد اين بود كه او فردى كيئف و بى انضباط است يا اينكه از خانواده اى نادرست مييايد ، حتى يك درصد هم به اين فكر نمى كردند كه شايد وقت كافى براى اماده شدن نداشته يا اينكه مجبور به پوشيدن اين لباس ها شده است . اگر شخصى را با خال كوبي روى بدنش ميديند سريعاً به صحت و قضاوت نادرست دربارۀ او با شخص كنارى خود مشغول مى شد و هيچ وقت سعي به قبول كردن اين موضوع نمى كردند كه هر كس علاقيتى دارد و بايد به علاقيت ديگران احترام گذاشت و اين خالكوبي ها دليل بر بد بودن طرف مقابل نمى شود ، شايد ان فرد با تمام خال هاى روى بدنش فرشته ي نجات فردى ديگر از باتلاق باشد .

هنگامى كه خانمى را با ارايش زياد و لباسى نسبتاً ازادانه ميديند انقدر با نگاهاي زننده اى خود او را تماشا مىكردند كه ان خانم زير ان همه نگاه خودش را گم مىكرد .

اين گونه است كه مردم جامعه ي من هر وقت مى خواهند كارى را انجام دهند هميشه اين ترس را دارند كه مردم دربارۀ اى او چه قضاوت مى كنند . البته اين قضاوت ها هميشه مختص به بيرون از زندگى شخصى افراد نمى شود بلكه ان ادم هاى عاشق قضاوت بيشتر دوست دارند دربارۀ ى زندگى شخصى ديگران نظردهند و به گمان خودشان به انها كمك كردۀ اند.

انها به اين فكر نمى كنند كه قضاوت نادرستشان باعث تخريب شخصيت افراد با حتى گاهى موجب از هم پاشيده شدن زندگى ها مى شود .

تا هنگامى كه درجايۀ اى خودم زندگى مىكردم و خارج از ان نرفته بودم به اين انديشه بودم كه فقط جامعه ي من است كه مردمش اينگونه قضاوتگر هستند و بيشتر به ظاهر توجه مىكنند اما زمانى كه به كشور هاى اروپايى سفر كردم به اين نتيجۀ رسيدم كه تنها جامعه اى من پر از اين افراد نيست و در هر جوامع ديگر نيز اين افراد را مي توان ديد . بارها و بارها با اين اشخاص در مكان هاى متفاوت برخورد داشته ام و با ديدن و شنيدن حرفها و تحمل نگاهيشان براى چندمين بار اين سوال در ذهن تداعى شد كه واقعاً چرا ؟ چرا بايد دربارۀ اى ديگران صحت و قضاوت كنيم ؟ البته اين افراد در جوامع اروپايى كمتر از جامعه ي من هست و اين يكى از دلايل پيشرفت اين كشور ها مى باشد . هر شخصى به طور ذاتى به اين فكر ميكنند كه بهتر از ديگران هستند حتى جنائتكاران و مجرمان واقعى هم خطاهايشان را قبول ندارند و به هر گونه اى خطاهايشان را توجيه مىكنند .

اگر هر كس اين را پذيرد كه ادم كامل و بدون ايراد نيست هيچ وقت در مورد ايراد ديگران قضاوت نميكنند . سعي كنيم براى بهتر شدن زندگى خود و ديگران همچنين بهتر شدن فرهنگ جامعه ي خويش در كار ديگران دخالت نكنيم و قبل از شناخت و پى بردن به كار ديگران قضاوت نادرست نكنيم .

مدينه ظفري



Της **MANTINE ΖΑΦΑΡΙ**

Ας μην κάνουμε άδικες εκτιμήσεις. Σκέπτομαι διαρκώς γιατί οι άνθρωποι κρίνουμε πολύ βιαστικά καθέναν και αυτά που έχει κάνει. Γιατί επιτρέπουμε στον εαυτό μας να κρίνει ένα άτομο που δεν γνωρίζουμε ή που δεν έχουμε συναναστραφεί ποτέ, βασιζόμενοι μόνο στην εμφάνισή του και δημιουργούμε λανθασμένη εντύπωση για αυτό στο μυαλό μας.

Όσο περισσότερο προβληματίζομαι σχετικά με αυτό τόσο περισσότερο μπερδεύομαι. Γεννήθηκα σε μια κοινωνία, της οποίας το μεγαλύτερο μέρος εκφράζει τη γνώμη του για τους άλλους και τους κρίνει άδικο. Όταν έβλεπαν στον δρόμο ή στην πόλη ένα άτομο με ντύσιμο ατημέλητο, η πρώτη σκέψη που έκαναν είναι πως επρόκειτο για άτομο βρόμικο, χωρίς πειθαρχία. Ή ακόμη ότι αυτόν τον τρόπο τούς βοηθούν.

Δεν σκέφτονται ποτέ πως η άδικη κριτική τους μπορεί να κάνει κακό στους άλλους και κάποιες φορές αυτό μπορεί να καταλήξει στη διάλυση της ζωής τους. Όσο δεν είχα ταξιδέψει στο εξωτερικό και ζούσα στην κοινωνία της χώρας μου, πίστευα πως μόνο σ’ αυτήν οι άνθρωποι κρίνουν τόσο πολύ και δίνουν τόση βάση στην εξωτερική εμφάνιση. Όταν τα-

Μην κρίνεις

να σεβόμαστε και ότι αυτά τα τατουάζ δεν σημαίνουν ότι αυτό το άτομο είναι κακό. Ίσως αυτό το άτομο, παρά τα τατουάζ σε όλο του το σώμα, μπορεί να ήταν ο άγγελος που θα έσωζε τη ζωή κάποιου άλλου.

Όταν βλέπουν μια γυναίκα που είναι πολύ μακιγιαρισμένη και πιο ανάλαφρα ντυμένη, την κοιτάζουν με βλέμμα τόσο αυστηρό που τη σαστίζουν. Γι’ αυτόν τον λόγο στην κοινωνία μας, κάθε φορά που κάποιος θέλει να κάνει κάτι, φοβάται τι θα σκεφτούν οι άλλοι γι’ αυτόν. Φυσικά αυτές οι κριτικές δεν περιορίζονται μόνο στην εξωτερική εμφάνιση, αλλά επεκτείνονται και στην προσωπική ζωή. Τα άτομα όμως που αρέσκονται να σχολιάζουν τους άλλους προτιμούν να μιλούν για την προσωπική ζωή των άλλων και πιστεύουν ότι με αυτόν τον τρόπο τούς βοηθούν. Δεν σκέπτονται ποτέ πως η άδικη κριτική τους μπορεί να κάνει κακό στους άλλους και κάποιες φορές αυτό μπορεί να καταλήξει στη διάλυση της ζωής τους. Όσο δεν είχα ταξιδέψει στο εξωτερικό και ζούσα στην κοινωνία της χώρας μου, πίστευα πως μόνο σ’ αυτήν οι άνθρωποι κρίνουν τόσο πολύ και δίνουν τόση βάση στην εξωτερική εμφάνιση. Όταν τα-

ξίδεψα, όμως, στις ευρωπαϊκές χώρες, οδηγήθηκα στο συμπέρασμα ότι η κοινωνία μου δεν είναι η μόνη που είναι γεμάτη με τέτοιους ανθρώπους, αλλά μπορούμε να τους βρούμε σε κάθε κοινωνία.

Πολλές φορές γνώρισα τέτοιους ανθρώπους σε διάφορα μέρη και ακούγοντας τα σχόλιά τους, κοιτάζοντας το βλέμμα τους, αναρωτιόμουν για πολλοστή φορά γιατί πρέπει να μιλούμε για τους άλλους και να τους κρίνουμε. Φυσικά, στις ευρωπαϊκές κοινωνίες υπάρχουν λιγότεροι άνθρωποι αυτού του είδους σε σχέση με τη δική μου. Και είναι ένας από τους λόγους της προόδου αυτών των χωρών. Ενστικτωδώς, κάθε άτομο πιστεύει πως είναι καλύτερο από τους άλλους. Ακόμη και οι εγκληματίες και οι λωποδύτες δεν παραδέχονται τα λάθη τους και τα δικαιολογούν. Αν καθénας αποδεχτεί ότι δεν είναι τέλειος και άφογος, δεν θα έκρινε ποτέ τα λάθη των άλλων. Ας προσπαθήσουμε να μην εμπλεκόμαστε σε ό,τι αφορά τους άλλους, ώστε να βελτιώσουμε τη ζωή μας αλλά και εκείνη των άλλων και να καλύτερεύσουμε την κουλτούρα της κοινωνίας μας. Ας μην κρίνουμε τους άλλους άδικο πριν τους γνωρίσουμε καλά.

عودة فلسطين

محمد سليم

إسمى محمد سليم فلسطينى سورى من دمشق مخيم اليرموك. مسؤول النشاطات ونائب مسؤول فريق الطلائع فى الشبيبة التقدمية الفلسطينية .

عضو فى المركز الفلسطينى للثقافة والفنون .

متطوع لدى الهيئة الخيرية لإغاثة الشعب الفلسطينى .

وكننت اعمل فى فرقة ياسمين الشام للرقص المسرحى .

كانت حياتنا سعيدة لأبعد الحدود إلى أن حدثت الحرب الشرسة حيث دخلت إلى المخيم وحوش بشرية قتلت وشردت ودمرت , تشردنا لأيام فى شوارع دمشق ثم انتهى المطاف بنا إلى لبنان وكانت الأيام أكثر قسوة ثم قررنا العودة مرة أخرى إلى سوريا وكانت الحرب قوية وكما تعلمون أن سوريا تتعرض لحرب منذ سنين .

إذا قررت أن تعيش فى هذا الوضع ليس لديك سوا خيارين إما تقتل أو أن تقتل والأمرين صعبين ,فقررنا حزم أمتعتنا والهجرة إلى أوربا.

وبدأت رحلة الموت من دمشق إلى تركيا وفى هذا الطريق رأينا الموت بأعيننا أنا وأختى وأولادها الثلاثة ورأينا أبشع انواع التعذيب حتى نجونا منها ثم معاناة أخرى فى تركيا ونفس العذاب حتى وصلنا إلى اليونان وها أنا أحكى قصتى منها وأتمنى أن تكون بداية جديدة لحياة هادئة.

انا لا أنساكى فلسطين ولا انسى حق العودة هذا هو شعارى كشاب فلسطينى – كلاجى فلسطينى ,انا من أرض تم احتلالها وتم طردنا وتهجيرنا منذ أكثر من 70 عام ولانى مرتبط بوطنى ومؤمن بالعودة اليه وإن لى ولشعبى حق فيه قررت أن اعمل عمل يخدم قضيتى ويحافظ على تراث وطنى وبقية حيا فى ذاكرة شعبى والاجيال القادمة لذلك قمت بالتطوع فى مركز فلسطينى لتدريب الاطفال على التراث الفلسطينى ... البداية...

دمشق حى الزاهرة :2013من هنا كان إنطلاقة حلم إحياء التراث الفلسطينى

سقطلى يا فلسطين رمز فخرنا وعزنا وفى قلوبنا ولن ننساكى يا خنجرأ عالقاً فى حناجر المحتلين.

هذا ما تعلمناه وعشنا عليه وما زلنا ندافع من أجله "قضية العودة المحتمة "

تأسس المركز الثقافى الفلسطينى عام 2013 بهدف تعليم الأطفال أشياء كثيرة عن تراثهم مثل " الديكة ".

وهى نوع من انواع الرقص التراثى الذى تشتهر به الكثير من الدول .وفيها تشابيك الأيادى دليل على الاتحاد والتضامن وبضرب الأرجل على الأرض دلالة على القوة والرجولة. وكل هذامع مزيج من الأغاني التى تعبر عن عمق الانتماء للأراضى الفلسطينية وكذلك فيها الترحيب بالعائد من السفر ومداعبة الطفل وذكرى للحبيب وأشياء أخرى كثيرة .

مركزيافيعين مخيم اليرموك 2013 :كان بمساهمة وتطوع مجموعة من الناشطين الفلسطينى فى مخيم اليرموك وذلك بهدف تعزيز الواقع الفنى الفلسطينى .

فكان مركز اليافيعين أول مركز مستقل فى مخيمات الشتات الفلسطينى يقوم بمشاركة مثل هذه الأنشطة تحت أسم " تراث لا يموت "

وقمت بالتطوع فى هذا المركز التابع لمنظمة الاغاثة الدولية لتدريب الأطفال على التراث , وكان بناء المركز بسيط جدا لا يحتوى علة اى اساس ولا اى لوازم من أجل التدريب فقمنا أنا وبعض المشرفين بالتطوع فى العمل لاعادة تأهيل هذا المركز من طلاء للجدران واعمال كهربية والخ.....حتى اصبح قابل للاستخدام .

فى البدايه كنا نعمل مع مجموعة اطفال قليلة وكان بناء المركز بسيط جدا ؛ كان فى بداية إعمارهِ رغم كل الظروف الصعبة إلا ان إصرار الأطفال على تعلم تراثهم الفلسطينى وحبهم له وجعلنا نجاوز المصاعب ومع الاستمرار والاصرار أكثر عدد الأطفال وتشكلت فرقة العودة للفنون من ديكات وأشعار ومسرحيات وأصبح نشاط هذه الفرقة يتفوق ويكبر على مسارح الجامعات السورية والمراكز الثقافية والنجاح بازدياد دائم فى كل مرة كننت أشعر بالسعادة لاني قد قدمت شئ صغير لوطنى ولكن الاستمرارية فى التذكير والحفاظ على التراث الفلسطينى التى كادت أن تنسى قضية شعب تهجر وتشرد من ارضه.....الى ان نعود الى ارضنا ارض فلسطين ارض الشهداء...

